

"یک زیر بنای واحد، که از جهت شرایط عمده همانند است، در پرتوی کیفیات بی نهایت مختلف آمپیریک: شرایط طبیعی، مناسبات نژادی که از خارج به تأثیرات تاریخی اثر می کنند، و غیره و غیره، می تواند در بروز خود تنوع بی پایان و درجه بندی های بی نهایتی را نمودار سازد و تنها به کمک تحلیل این کیفیات آمپیریک است که میتوان آن را درک کرد."

کارل مارکس، سرمایه، ج ۳، ص ۸۰۴

ویژگی ها و دگرگونی های جامعه ی ایرانی

در پویه ی تاریخ

۱- مقدمه

آنچه در ذیل می آوریم در حکم «مدخل» بر این کتاب است و هدف آن است که در صفحات اندک و سطوری محدود نظری از سوئی تند و پرآن و از سوئی ژرف و ریشه یاب به تاریخ جامعه ای بیفکنیم که در فلات ایران طی هزاران سال دوام آورده و دگرگونی یافته است. دانش جامعه شناسی امروزی جامعه را در مقطع زمان (دیاکرونیک) و در مقطع اکنون (سنکرونیک) بررسی می کند و قانون ها و ضابطه هائی برای شناخت پدیده ها به دست داده است تا بتوان در گم بیشه ی رویدادهای تاریخ راه برد و مراحل این سیر و سمت تکاملی آن را معین کرد.

این کوشش چه از جانب مورخین مارکسیست و غیر مارکسیست اروپائی و چه از جانب مورخان و محققان ایرانی طی چند دهه ی اخیر انجام گرفته است و می گیرد و از آن جمله با فیض گیری از همین کوشش هاست که ما این «مدخل» را تنظیم می کنیم. ستاره ی راهنمای ما در تنظیم این مدخل همان گفتار پر ارجی

است که در سرلوحه آورده ایم یعنی با آن که تاریخ جوامع انسانی از جهت ثبت قوانین اقتصادی - اجتماعی خود از سلسله فرمایشون های معینی (مانند زندگی ابتدائی اولیه و نظام دودمانی، نظام بردگی، نظام فئودال و نظام سرمایه داری و نظام سوسیالیستی) می گذرد اشکال بروز این نظام ها یا فرمایشون ها در تاریخ، تندی و کندی تحول آن ها ، در آمیختگی اشکال کهن با اشکال نوین، ویژگی این اشکال به اندازه ای متنوع و رنگارنگ است که نباید تنها به **تحمیل مصنوعی یک مشت مقولات منطقی** بر تاریخ بسنده کرد بلکه باید منطقی را از متن تاریخ، کلی را از متن جزئی، عام را از متن تجربی و آمپیریک بیرون آورد و یا به اصطلاح مارکس در برخورد به « تنوع بی پایان » و « درجه بندی های بی نهایت » یک « زیربنای واحد » که « از جهت شرایط عمده » همانند است، روش آمپیریک داشت.

خود مارکس در یک سلسله آثار خود ، شیوه ی تولید آسیائی و جامعه ی کهن آسیائی را مورد تحلیل قرار می دهد و از آن جمله می نویسد: « شرایط اقلیمی، وضع زمین، فضای عظیم، بیابانی که از صحرای آفریقا از طریق عربستان و ایران و هندوستان و تاتارستان، تا ارتفاعات فلات آسیا ممتد است سیستم آبیاری مصنوعی را به کمک ترعه ها و تأسیسات آبیاری، پایه ی زراعت شرقی کرده است.» و « ضرورت بدیهی استفاده ی صرفه جویانه از آب... در شرق ، ناگزیر مداخله ی قدرت متمرکز دولت را می طلبد. منشاء آن وظیفه ی اقتصادی یعنی به ویژه وظیفه ی سازمان دادن امور عمومی که دولت های آسیائی مجبور بودند اجراء کنند، از همین جاست » (کلیات - جلد نهم - صفحات ۳۴۷-۳۴۸ ترجمه ی روسی) . مارکس از همین منشاء «دسپوتیسم شرقی» را توضیح می دهد. انگلس بر اساس همین تکامل قدرت دولتی است که دولت ساسانیان را « سلطنت منتظم ایرانی ساسانیان » می نامد (کلیات آثار مارکس و انگلس جلد ۲۱ صفحه ۴۹۴) . در واقع بغرنجی ساختمان «دیوان ها» طی قرن های متمادی در ایران پیش و پس از اسلام و تقسیم کار مفصلی که در میان آن ها شده بود و سیستم خراج ها که مثلاً در دوران ساسانی به وسیله ی «واستریوشان سالار» و آمارکاران یا تحصیل داران او جمع آوری می شد و گنجور و گهبدها (متخصصین حفظ مسکوکات و تبدیل مالیات جنسی به نقدی) آن ها را نگاه می داشته اند و سپس برای مخارج جنگی، دولتی ، دربار و غیره مصرف می کردند در اروپای باختری بدین طرز همانند ندارد و یکی از مختصات تکامل جامعه ماست.

لذا به جای جست وجوی اشکال یونانی - رومی بردگی در ایران، به جای یافتن اشکال فرانسوی - آلمانی فئودالیسم در ایران ، به جای جست و جوی شکل انگلیسی - هلندی رشد سرمایه داری در کشور ما، باید به

دنبال یافتن آن اشکالی رفت که در این کشور پدید شده و با آن که از جهت سرشت خود، پدیده های جوامع دیگر بشری را تکرار می کند ، از بسیاری جهات شکل بروز خود، یگانه و ویژه است.

۲- ویژگی های جامعه ی ایرانی پیش از اسلام

درباره ی جامعه ی ایرانی پیش از اسلام به ویژه درباره ی آن سلسله های ایرانی مانند هخامنشی، اشکانی، ساسانی که از آن ها اطلاعات بسیاری در دست است از طرف پژوهندگان ایرانی و غیر ایرانی تحقیق کمی انجام نگرفته و تحلیل های عمیق و دقیق اندکی به عمل نیامده است.

تاریخ ایران پیش از اسلام ، چنانکه امروز مسلم شده تاریخ دیرینه ایست. قبل از آنکه ، دو نوبت اقوام آری (آریاها) یکبار در حدود ۲۰۰۰ و یکبار در حدود هزار سال ق.م. و از سوی خاور و شمال خاوری به نجد یا فلات ایران رخنه کنند، در این سرزمین اقوام غیر آریائی که آن ها را مانند دراویدهای هند و حبشی های آفریقا از نژاد حامی (کوشیت) می دانند زندگی می کردند. درباره ی این اقوام (در شمال مانند **تاپورها، مارد ها، کادوس ها، کاسپی ها** و در غرب مانند **خوتی ها، لولوبی ها و ایلام ها**) به تدریج به کمک کاوش ها اطلاعاتی گرد می آید. تاریخ ایلام را بهتر از تاریخ خوتی ها و لولوبی ها می شناسیم و تاریخ این دو قوم اخیر را بهتر از تاریخ کادوس ها و کاسپی ها.

ظاهراً پیدایش تمدن نوین از ترکیب مدنیت کوچنده ی شعبانی آریائی و مدنیت ساکن بومیان به همان ترتیب که برخی مورخین از آن جمله گیرشمن معترض شده اند تاریخ خونینی نیست و غالباً اختلاط تدریجی و «مسالمت آمیزی» رخ داده است. به هر صورت ما در حدود هزار قبل از میلاد، یعنی قریب سه هزار سال پیش با چهره ی آنچنان ایرانی آشنا هستیم که تقریباً تا یورش بزرگ تازیان مسلمان کمابیش از جهت اتنیک همانند باقی ماند.

درباره ی دوره ی آریائی نیز بحث هائی ست. باید با نظر آن محققان که افسانه های خداینامه ی پهلوی و شاهنامه فردوسی را درباره ی دوران پیشدادیان و کیانیان جدی می گیرند و آن را به سرگذشت تاریخی اقوام ایرانی خاور و شمال خاوری فلات ایران مربوط می دانند از جهت استدلال منطقی و تاریخی موافق بود. تعدادی از اساطیر ما به ویژه درباره ی شاهان و پهلوانان پیشدادی با اساطیر هندو مخلوط است ولی دوران

کیانی بیشتر متعلق به خود ماست. ایران از دسترس دیدِ مورخین یونانی که از مادها و هخامنشیان سخن گفته اند دور بوده، لذا داستان کیانیان و پهلوانان سیستان همگی در جرگه ی اساطیر و افسانه ها باقی مانده و در متون مذهبی مانند اوستا و تفسیرهای آن رخنه کرد و در «خداینامه» ها یاد شد. با این حال چنان که اخیراً روشن شده است حتی در نوشته های هردوت نیز می توان اشارات مبهم و دور و مغلوطی به نام های پیشدادی و کیانی یافت. هردوت این مطالب را به ویژه در بیان احوال سکاها ی شمالی که خود از اقوام ایرانی بوده اند آورده است.

باری همه ی اینها زمینه ی کار مورخان است و ما در این زمینه صلاحیت ورود نداریم. آنچه برای یک بررسی کننده ی جریانات ایدئولوژیک دوران پیش از اسلام دانستنش واجب است آن است که جامعه ی ایران در آن دوران نسبتاً شناخته شده ای که مزده یسنه در آن رواج یافت تا در آمدن جیوش تازیان مسلمان چه گونه جامعه ای بوده است؟

ما مطلب را از مادها آغاز می کنیم که از اوائل قرن هفتم قبل از میلاد سلسله ی خود را بنیاد هشتند و به ساسانیان ختم می کنیم که در سال ۶۵۲ بعد از میلاد منقرض شدند. این دوران قریب ۱۵۰۰ سال را در بر می گیرد و کمی بیش از دورانی است که ما را از انقراض ساسانیان جدا می کند.

طی این دوران مادها، هخامنشی ها، اسکندر و سلوکیدها، پارت ها و ساسانیان در ایران حکومت کردند. به احتمال قوی در شرق ایران کیانیان با بخشی از این دوران، البته بخش آغازی این دوران، معاصر بوده اند. در این دوران است که دین مزدائی کهن زوال می یابد، دین اصلاح شده زرتشت به نام «مزده یسنه» که در آغاز هزاره ی پیش از میلاد در شرق ایران پدید شده بود در سراسر ایران رخنه می کند. در این دوران است که کیش جهانگیر مهرپرستی که ریشه های کهن داشته رنگ و جلائی می گیرد، در این دوران است که در اواخر اشکانی و به ویژه در اوائل ساسانی دین زرتشت تحولی و انتظام تازه ای یافته به دین رسمی دولتی ساسانیان بدل می گردد، در این دوران است که مانیکری و مزدکی گری ظهور می کند و کیش کهن زورانی بار دیگر رواج می یابد، در این دوران است که ایران با هند و چین و قلمرو کوشانیان در خاور و یونان و رم و بیزانس و سوریه و مصر در باختر روابط وسیعی دارد و مانند موجودی دو چهره، روئی به سوی باختر و روئی به سوی خاور کرده از هر دو فیض گرفته به هر دو فیض می رساند و از این مبادله ی مدنی و فرهنگی مکاتب سنکرتیک مذهبی فلسفی عدیده ای پدید می گردد، در این دوران است که دین زرتشتی با دین یهودی، با دین

بودائی و با دین عیسوی دست و پنجه نرم می کند، الهیات و فقهیات خود را منظم می سازد، احتجاجات خود را عرضه می دارد. در این دوران است که فلسفه ی عملی (اتیک) دقیق و جالبی در ایران به نام «هندرچ» (اندرز) تنظیم می گردد و فرزندگان فراوانی در این مرز و بوم ظهور می کنند و داستان های حماسی و غنائی متعددی نوشته می شود و زندگی معنوی و فرهنگی ویژه و جالبی بسط می یابد.

مادها در ایران قریب ۲۵۰ سال (۷۰۸-۵۵۰ ق.م)، هخامنشی ها کمی بیش از دویست سال (۵۴۶-۳۳۰ ق.م)، اسکندر و سلوکی ها در حدود صد سال (۳۳۰-۲۵۰ ق.م)، اشکانیان قریب پانصد سال (۲۵۰ ق.م - ۲۲۶ م) و ساسانیان قریب چهار صد و سی سال (۲۲۶-۶۵۱ م) حکمرانی داشتند.

در این دوران دراز هزار و پانصد ساله جامعه ی ایرانی چگونه جامعه ای بود؟ تردیدی نیست که یک جامعه طی هزار و پانصد سال بلاتغییر نمانده و در افزارها و شیوه ی تولید آن، مناسبات تولیدی آن، نظام طبقاتی آن، رژیم دولتی آن، سطح تکامل فرهنگی آن و غیره تحولاتی که ناچار در جهت بغرنج تر شدن یعنی در سمت تکاملی است، رخ می دهد و در واقع نیز چنین بوده است.

ولی یکی از ویژگی های این جامعه طی هزار و پانصد سال نوعی ثبات ساختمانی آن در عین تغییر است! تغییر در آنست که نظام دودمانی یا نظام «ویس» اولیه که مبتنی بر رسوم پدرسالاری بود از همان آغاز برخورد آریاها با تمدن های بومی و به ویژه از دوران ماد زوال می یابد و به جای آن به تدریج شاه و شاهنشاه و دولت متمرکز، شهرها، بازار و پیشه وران، بازرگانی، روابط پولی، بردگی پدید می گردد؛ و سپس این جریان نیز به تدریج دگرگون می شود و تیولداری و فئودالیسم و اریستوکراتیسم و هیرارشی و شیوه ی کاست مانند طبقاتی ظهور می کند. ولی از سوی دیگر ثبات در آن است که بدون آنکه نظام دودمانی پدرسالاری از میان برود و در حالی که بسیاری از مؤسسات و موازین آن بجاست، بردگی پدید می شود و بدون آنکه بردگی از میان برود مقررات جامعه ی هیرارشیک و اشرافی فئودال و تیولداری ظهور می کند و همه در کنار هم و تا دیری حتی تا دیری پس از استقرار اسلام زندگی می کنند.

اگر بخواهیم الگوهای تجریدی را برداریم و در ایران در جست و جوی «نظام بردگی» از نوع یونان و رم و یا نظام فئودال از نوع اروپای غربی برآئیم یا دچار نومیدی می شویم یا مجبوریم برای واقعیات تعبیراتی بتراشیم و به دعاوی بدون مدرک دست زنیم. چنانکه می گویند حقیقت مشخص است و باید حقیقت مشخص را چنان که هست دید و آن را چنانکه هست بررسی کرد. علت آن که در بین پژوهندگان غیرمارکسیست از

طرفی و در بین پژوهندگان مارکسیست از طرف دیگر در این زمینه اختلاف نظر است و گاه بین خود آن ها نیز توافق نیست، از آنجاست که گاه الگوهای مجردی را خواسته اند بر واقعیت مشخصی تطبیق دهند و این جنبه ی جامعه ی ایران که ادوار طی شده با سرسختی در کنار ادوار در حال ظهور باقی هستند آن ها را گاه به بی راه برده است.

بهترین شیوه همانا مطالعه ی « آمپیریک » تجربی و نسج اجتماعی ایران طی این یک هزاره و نیم و تنها پس از آن اجراء تعمیم و دست زدن به انتزاع است. در عین حال سخنان بسیار گرانبها و کلیدی مارکس درباره ی جامعه های شرقی می تواند کمک بسیاری به حل مسائل بکند.

پیش از آنکه **تعمیمی از مختصات تکامل جامعه ی ایران** قبل از اسلام به دست بدهیم بی فایده نیست نخست **سیر مشخص** این جامعه را به ویژه در الگوی تمدن های هخامنشی، سلوکی، پارتی و ساسانی بررسی کنیم:

۱) تمدن هخامنشی مقارن با یکی از ادوار جهانی اوج مدنیت است. در اثر رام کردن ستور و از آن جمله گاو و اسب ، بسط فلاح و باغ داری، استخراج معدنیات مانند آهن و طلا و نقره ، استفاده از چرخ و ارابه، ارتباط اقوام کوچنده و آرمنده و گسترش بازرگانی و مبادله و رواج سکه ی پول ، بغرنج تر شده ی تقسیم کار در صنعت و کشاورزی و دست به دست شدن تجارب مدنیت ها، دولت ها و قومیت ها و غیره و غیره تحقق یافته است. در این دوران الگوی آن جامعه ای که تابع یک حکومت کاملاً متمرکز و بر رأس آن شاه مستبد، جانشین خدا، دارای اختیارات نامحدود و اشرافیت پیرامون اوست و سیستم منظم ستاندن خراج ها و عوارض مختلف از کشاورزی، صنایع ، بنادر، راه ها و غیره به شکل رشد یافته ای در ایران پدید می شود. این الگو در خطوط عمده ی خود هزاران سال در کشور ما پائیده است.

امپراطوری وسیع هخامنشی درعین حال که اسارتگاه اقوام مختلف تحت سیطره ی پارس ها بود در عین حال به یک انبیا عظیم اختلاط مدنیت ها مبدل گردید. بازرگانی داخلی و خارجی در این دوران بسط یافت. نه فقط درختان میوه و حبوبات گوناگون مانند انگور، فندق، کنجد، فلفل و غیره بلکه معدنیات مانند طلا، نقره، قلع، آهن، لاژورد، فیروزه، عقیق از طریق تجارت و تماس از قومی به نزد قوم و از سامانی به سامان دیگر سفر کرد و شیوه های کارکرد صنعتی و اختراعات و اکتشافات کوچک و بزرگ در درون این امپراطوری دست به

دست شد و این امر به بغرنجی تقسیم کار اجتماعی بسی افزود. بر اثر حفر قنوات و بستن سدها، باغ داری و فلاحت بسطی شایان یافت. دهقانان آزاد در پارس و دهقانان وابسته به زمین در اراضی اقوام دست نشانده، دو نمونه ی دهقان - یعنی کثیرالعهده ترین مولدان این جامعه اند.

داریوش به عنوان پادشاه ایران، نخستین بانی یک سازمان منظم دولتی است که البته به مقدار زیادی ناشی از اقتباس تجارب اقوام کهن تر در این زمینه و از آن جمله اقتباس از آسوری هاست. وی متصرفات بسیار وسیع خود را که انبوهه ی رنگارنگ سست پیوندی از اقوام مختلف از هند تا یونانی بود به عده ای ساتراپ نشین تقسیم کرد و یک شهربان (ساتراپ خستره پاون) از افراد خاندان شاهی و یا از میان اشراف پارسی بر رأس این واحدهای پهناور گذاشت. در زیر دست ساتراپ ها دبیران مأمور وصول خراج و گوش ها و چشم های شاه که مأمور مراقبت از طرز عمل شهربان بودند قرار داشتند. برای اداره این دستگاه گسترده، شریان های ارتباطی به صورت جاده های سنگ فرش که حتی گاه شیار خاص حرکت چرخ در آن تعبیه می شد و پیک ها و چاپارهایی مجهز به اسبانی که برای اولین بار سم های آن ها با کفش های آژده ای که سلف نعل است پوشیده می شد ساخته شده بود. این شریان های ارتباطی، شوش و استخر و مراکز مهم دیگر حکومت مرکزی را با دورترین ساتراپ نشین ها مربوط می کردند. مثلاً جاده شوش - افس به نقل از گیرشمن در «ایران از آغاز تا اسلام» قریب ۲۷۰۰ کیلومتر طول داشت و به ۱۱۱ ایستگاه استراحت یا کاروانسرا مجهز بود. و در حالی که این فاصله را یک کاروان عادی طی سه ماه طی می کرد پیک شاهی هفت روزه آن را می پیمود. شهربان ها از ایالات تحت فرمان خود خراج می ستاندند. مجموع خراج امپراطوری داریوش را به ۴۰۰ تن نقره تخمین می زنند. در این اوان گویا با تقلید از لیدی ها، سکه های طلا (که دریک نام داشت) و نقره مرسوم بود و این امر، هم وصول خراج، هم ایجاد خزینه های محلی و مرکزی، هم تبدیل مزد جنسی را به نقدی و هم اجراء معاملات و دادن اعتبارات نظیر فعالیت بانکی معاصر را تسهیل می کرد.

شاه یک شاه تئوکراتیک بود. قاعده ی تئوکراسی یا دین سالاری که در نزد شاهان ساسانی و سپس خلفاء اموی و عباسی و فاطمی و پاپ ها (در دوران قدرتشان) به شکل کلاسیک در می آید، در این دوران با آن شدت دیده نمی شود ولی داریوش خود را نماینده ی آهورمزده میدانست. تقریباً تردیدی نمی توان داشت که دین مزده یسنه در دوران هخامنشی دین مسلط است و حال آنکه پیدایش این دین و رواج آن در جامعه ی ایران به ۵۰۰ - ۶۰۰ سال پیش از دوران داریوش مربوط می شود. البته هم دین مزدائی کهن و هم ادیان اقوام

غیر آریائی ساکن نجد ایران تأثیرات خود را در دین مزده یسنه چه در زمان زرتشت چه به ویژه بعد از او باقی گذاشتند. دین زرتشتی دوران هخامنشی با دین زرتشتی دوران های بعد به ویژه ساسانی تفاوت دارد. در حالی که داریوش انحصاراً از اهورا مزدا سخن می گوید، شاهان بعدی پای مهر و ناهید و ایزد «رتا» یا «رشا» را نیز به میان می کشند.

خراج های سنگین، غارت متصرفات غنی مانند مصر، سوریه، لیدی، یونان، هند و غیره اخذ مالیات های گوناگون از معابد ثروتمند بابل و اروشلیم و عوارض کمرشکن از مردم استفاده از کار غلامان («مانیا» ها یا «گرده» ها) غنائم سرشار غارتهای جنگی، همه و همه بخش فوقانی جامعه ی هخامنشی، خاندان سلطنتی، اشراف، شهربانان، عمال دولتی، مغان، خدمه ی آتشکده ها را در ثروت و تجمل و تن پروری و فساد ناشی از طفیلی گری فرو برد. اسنادی که در شوش، در محل کاخ داریوش اول هخامنشی یافت شده نشان می دهد که این پادشاه چگونه از مصالح و مواد تمام دنیای آن روز از سودان تا هند، از یونان تا مصر برای ساختن و آراستن کاخ عظیم خود استفاده کرد و چگونه اهل حرف و صنایع ده ها قوم در این کاخ، به صورت بندگان داغ شده در قبال مزدی ناچیز مشغول کار بودند. سخنان متفرعانه داریوش از تمایلات اشرافیت پارسی به برخوردای از لذات قدرت و ثروت حکایت می کند. هردوت (کتاب نهم - بندهای ۸۱-۸۲) نقل می کند که در نبرد پلاتایا در اردوگاه مردونیه سردار خشایارشا ظرف های سیم و زر، دیوارپوش های ملون، میزهای طلاکوب، ظروف منبت کاری از فلزهای گران بها وجود داشت که مایه ی حیرت پوزانیاس (Pausanias) فرمانده ی اسپارتی شد. گزنفون نیز درباره ی تجمل پرستی پارسیان در مقدمه ی کتاب هشتم «کوژُپدیا» شرحی ذکر می کند. به همین جهت هنگامیکه اسکندر مقدونی با سپاهسانی با رنج خو گرفته، به این امپراطوری فراخ تاختن آورد با آن، همان فاجعه ای روی داد که هزار سال بعد با امپراطوری ساسانی رخ داد. هیئت حاکمه ای پر زرق و برق ولی از درون پوسیده، بر رأس انبوهی از اقوام که پیوند اقتصادی و فرهنگی میان آن ها بسیار سست و نزدیک به هیچ بود با سپاهسانی غالباً مزدور با دهقانان و پیشه ورانی سخت ناراضی، علیرغم صلابت برونی خود ناگهان فرو پاشید و مقهور یک سردار جوان حادثه جو شد.

۲) تمدن هلنیستی دوران سلوکی جهات مثبت رشد اقتصادی - اجتماعی دوران هخامنشی را تشدید کرد. آن چنان رابطه ای بین شرق و غرب برقرار شد که نظیر آن در دوران های طولانی بعد دیده نمی شود. این تبادلی بود که خطاست اگر آن را یک جانبه تصور کنیم و مانند برخی مورخین باختری از نقش فرهنگ آموزی

یونانیان در ایران دم بزنیم. مانند دوران صلیبیان، غرب بسیاری از ارزشهای مادی و معنوی فرهنگ ایرانی و هندی را اخذ کرد. مانند دوران کنونی شرق بسیاری از دستاوردهای علمی، فلسفی، صنعتی یونان را کسب نمود. سنکرتیسم و اختلاط تمدن ها رونقی بی سابقه در بازرگانی و پیشه وری، شهرسازی، فلاح، راه سازی، استخراج معدن، باغ داری و اعتلاء هنر و علم و فلسفه و پیدایش مذاهب مخلوط ایجاد کرد. در پشت سر این مدنیت مخلوط حتی نژادهای مخلوط که آن ها را به یونانی «میکس الین» Mixhellene می نامیدند، پدید آمدند. حتی مدتی زبان یونانی مانند زبان عربی به زبان اساسی علمی و دولتی کشور ما بدل گردید. در دوران تسلط سلوکیان شهرهای متعددی در سراسر ایران به نام پادشاهان مانند «سکندریه» و «انطاکیه» و «سلوکیه» و «لائودیکیه» و غیره موافق اسلوب شهرسازی یونانی پدید گردید. در این شهرها تعداد یونانیان گاه بر خود بومیان ایرانی می چربید و در آن دبستان های یونانی (گیمنازیوم) برای کودکانشان دایر بود و مراسم مذهبی از آن جمله پرستش «کاهنه بزرگ» (ملکه) انجام می گرفت و بندگان با تقدیم شدن به خدایان آزاد می گردیدند. ظاهراً در داخل این شهرهاست که نژادی مخلوط از یونانی و ایرانی پدید می گردد.

درست مانند دوران تسلط اعراب نخست بخش های خاوری ایران که از مرکز تسلط سلوکیان دور بودند به قیادت قبایل جنگجو و تیرانداز پارتی دست به مقاومت می زنند و ایران خود را به برکت آنان سرانجام از زیر سلطه سلوکی ها و به تدریج از سیطره خط و زبان یونانی و یونانی مآبی شدید بیرون می آورد. ولی این جامعه دیگر چهره ی خود را دگر ساخته و از جهت مادی و معنوی غنی تر شده بود. قانون تکامل مدنیت که از جمله نتیجه دو عامل یکی تبادل فرهنگ ها و یکی تکامل درونی خود این فرهنگ هاست کار خود را کرده بود.

۳) در ایران پارتی که پایتخت خود را به تدریج از **نسا** در خاور به **تیسفون** در باختر منتقل می کند، سنجیه ی قبیله ای سازمان دهندگان تأثیرات عمیق خود را باقی می گذارد. جامعه ی پارتی از جامعه ی پارسی هخامنشی جدید و مختصات ایلاتی قبایلی که اینک سر کار آمده بودند به دموکراسی قبیله ای نزدیک تر است. لذا اختیارات شاه محدود تر است. «مهبستان» مرکب از خاندان های اشرافی و «انجمن فرزندان و مغان» در تعیین شاه و عزل و نصبش تأثیر دارند. جهت نظامی و جنگی حکومت نیز قویتر و جهت تسامح مذهبی شدیدتر است. این امور به طور عینی ناشی از عقب مانده تر بودن قبایل پارتی نسبت به قبایل مادی و پارسی است که زودتر شهرنشین و متمدن شده بودند. شاید مابین این عقب ماندگی از سوئی و آن تکامل عینی که جامعه در زمینه های صنعت، بازرگانی، کشاورزی، شهرسازی، راه داری، صیدماهی، کشتی رانی، هنر و فرهنگ

و غیره یافته بود نوعی تضاد مشاهده شود. به هر صورت سیمای جامعه ی پارسی از این دو جهت با سیمای جامعه ی هخامنشی تفاوت داشت. در جامعه ی اشکانی فعل و انفعالات ایدئولوژیک نیرومندی بین شرق و غرب انجام می گیرد. ما در این زمینه در گفتار مربوط به «فلسفه ی نور» سهروردی جداگانه سخن گفته ایم و خواننده را به همان جا مراجعه می دهیم.

دین زرتشتی نیز نخست در کیش آناهیتا، بهرام (وره ژغن) میترا، پرستش فروهرها یا فره وشی ها (که کارشناس معروف مذاهب آسیای نزدیک کومن آن را با واژه ی یونانی «دایمن» یکی می داند) مستحیل به نظر می رسد ولی اگر به روایت «دینکرت» باور کنیم و آن را ساخته ی مؤبدان دوران ساسانی ندانیم از زمان ولخش (بلاش) اول یا سوم گردآوری اوستا و احیاء کیش مزده یسته به شکل سنتی آن انجام می پذیرد. اوستا در این دوران سینه به سینه منتقل می گردد. بیهوده نیست که «منوک خرت» نسیان را برای مؤبدان زرتشتی بدترین گناه می شمرد زیرا حفظ متون اوستائی و ادعیه فراوان وظیفه آنان بود. احتمال می دهند که اوستا با خط پهلوی اشکانی در این دوران به شکل مکتوب نیز وجود داشته زیرا خط فونتیک اوستائی که می تواند با دقت تمام مختصات تلفظ واژه ی اوستائی را منعکس کند بنا به نظر جمعی از کارشناسان تنها در زمان خسرو اول ساسانی ایجاد شده است.

۴) جامعه ساسانی نوعی سنتز دو جامعه اشکانی و هخامنشی است. سیستم دولت داری، قدرت نامحدود شاهنشاه، نقش دین، بغرنجی دستگاه دولتی، وابستگی به سنت ها ، آن را به جامعه ی هخامنشی بیش از جامعه ی اشکانی شبیه می کند و تقریباً به مثابه ی دنباله آن دوران است. ولی از سوی دیگر این یک تکرار عینی جامعه ی هخامنشی نیست بلکه وارث فرهنگ مادی و معنوی بغرنج تر شده ی دوران هلنیستی و اشکانی است که خود به نوبه ی خود ، این فرهنگ مادی و معنوی را در همه ی زمینه ها باز هم پیش می برد و بغرنج تر می کند. تکامل تولید کشاورزی و پیشه وری ، بسط شهرها و پیدایش شهرهای نوین همراه با گسترش جاده های ارتباطی و تشدید جریان تقسیم کار در صنعت و کشاورزی و دامنه ی وسیع مبادله ی بازرگانی داخلی و خارجی و رواج مسکوکات زر و سیم و مس در آن و ظریف شدن شیوه های ارتباطات و معاملات بازرگانی که در دوران اشکانی آغاز شده بود ، در دوران ساسانی به اوج می رسد. آن رونق بزرگ اقتصادی که دو قرن پس از سیطره ی عرب در خراسان و ماوراءالنهر پایه ی مادی پیدایش یک تمدن درخشان شد نظیرش در ادواری که جامعه ی ساسانی دچار بحران ها و اختلالات درونی نیست، مشاهده می

گردد یعنی در واقع جامعه ساسانی دچار بحران ها و اختلالات درونی نیست مشاهده می گردد یعنی در واقع جامعه ی ساسانی همه یا تقریباً همه ی محمل ها و مقدمات مادی و معنوی جامعه ی ایرانی مسلمان قبل از مغول را که بهترین دوران تاریخ کهن ماست فراهم می آورد.

جامعه در اثر وجود یک سیستم کاست مانند و تناقض موحش فقر و ثروت ، در اثر وجود استبداد شاه ، در اثر رقابت دائمی درونی اشرافیت، در اثر سنگینی خراج و اشتهای پایان ناپذیر خزانه ی شاهی و دیگر خزانه ها، در اثر سیطره ی خشن آتشکده و رقابت آتشکده و تخت ، در اثر هجوم ها و جنگ های پایان ناپذیر با همسایگان شرقی و غربی هر چندی یک بار دچار بحران های لرزاننده، قیام مردم و به ویژه در دوران جنبش مانی و مزدک، قحطی ها و هرج و مرج های شدید می گردد که معمولاً شاهان ساسانی با توسل به خشونت خونین بر آن غلبه می کنند. دهقانان و شبانان عملاً بندگان و رعایان محکوم بزرگان، آزادان، مؤبدان و هیربدانند. مخرج سنگین دربار، جنگ، آتشکده، مخارج زندگی سراپا تجمل و عیش یک اشرافیت فوق العاده مغرور و فاسد و خودخواه بر دوش روستائیان و شبانان و پیشه وران تیره روز است که از یک سو باید سفره های اشراف را با محصول کار خود رنگین کنند و از سوی دیگر می بایست خود ، در میدان جنگ و در جامه ی سرباز ، طعمه ی شمشیر دشمن قرار گیرند.

در درون این تناقض موحش طبقاتی، فرهنگ مادی و معنوی از معماری، رقص، جامه و غذا گرفته تا مدارس که در آن پزشکی، منطق، نجوم، فلسفه، دین تدریس می شده است بیش از پیش بسط می یابد. این سیر متباین ویژه ی جامعه ساسانی نیست. در آن شکفتن و پوسیدن هر دو مشاهده می شود و سرانجام پوسیدگی، آنرا در قبال ضربت تازیان به مگاک زوال می افکند ولی عوامل شکوفنده ی آن حتی پس از این ضربت به تکامل و تجلی خویش ادامه می دهند و نه فقط در ایران بلکه در تمدن اسلامی اثرات ژرف و درجه ی اول باقی می گذارند.

اینک پس از سیر اجمالی در جوامع هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی برخی قانونمندی های عام تکامل جامعه ی ایران را در این دوران مانند ساخت طبقاتی، شکل مالکیت، تأثیر تکامل عوامل اجتماعی و طبیعی، تضادهای درون جامعه و نظایر آن را مورد مطالعه قرار دهیم و بدینسان بینش خود را نسبت به جامعه ی ایران پیش از اسلام دقیقتر سازیم.

* * *

درباره جامعه ی ایران در دوران طولانی پیش از اسلام می توان مشخصات زیرین را یاد کرد :

(۱) در آغاز ما با نظام دودمانی یا نظام «ویس» روبرو هستیم. مجموعه ای از «نمانا» (خانه ها) «ویس»، مجموعه ای از «ویس ها»، «زنتو» و مجموعه ای از «زنتو»ها، «دهیو» را به وجود می آورد. این اصطلاحات را می توان با خانواده، طایفه ، قبیله و قوم که امروز به کار می بریم تقریباً معادل و یکسان گرفت. بر رأس هر یک از آن ها **نمان پد، ویسپد، زنتوپد و دهیوپد** قرار دارد. ویسپدها و زنتوپدها اشرافیت ایلاتی را تشکیل می دادند و مانند خان های دوران بعدی هستند. البته این نظام دودمانی پدرسالای در میان اقوام آریائی چادر نشین و گله دار بود. در شهرها و آبادی های بومیان غیر آریائی ، نظام اجتماعی از این جلوتر بود و از ترکیب این نظامات است که نظام اجتماعی دوران ماد و هخامنشی پدید می شود.

مزده یسنه در این مقطع پدید می آید - در مقطع آن که خیش، گاو، اسب، آبادی های بزرگ، شکوه و ثروت، جای زندگی فقیر شبانان را می گیرد. مزده یسنه ایدئولوژی انتقال از نظام ویس یا آئین مزدائی کهن آن که دین کاملاً ناتورالیستی بود به نظام مختلط بردگی - پاتریارکالی است که شاه مستبد بر رأس آن قرار داشت. بدین سبب مزده یسنه ، اهورا مزدا خدای واحد را جانشین بس خدائی (پلی تثیسم) دین کهن مزدائی می کند. ولی نظام ویس ، نظام ایلاتی ، به برکت شرایط جغرافیائی خاص فلات ایران ، به برکت مهاجرت بعدی اقوام تازه به تازه حتی تا عصر ما خود را با شرایط دگرگون شونده تطبیق میدهد و باقی میماند. باید توجه داشت که مبارزه ی کوچنده و ساکن، گله دار و کشاورز و تضاد آن ها از تضادهای مهم جامعه ی ایرانی است. ایران در سر راه قبایل کوچنده است و این امر در سرنوشت او از آمدن آریائی ها تا تازی و ترک و مغول تأثیر عمیق داشته است.

(۲) مسئله ی مهم در ایران مسئله ی آب است. ایران جزء آن بخش عظیم کم آب جهانی است که از صحرای آفریقا گرفته تا صحرای چین ممتد است. لذا برای حفظ کشاورزی باید همیشه شبکه منظم آبیاری مصنوعی ایجاد کرد و آن هم کار روستائیان فقیر و یا حتی تیولداران و بازرگانان نبود. برای این کار می بایست کورپوراسیون های بزرگی از کارگران با انضباط سخت بکوشد و سدها، آبدان ها، کاریزها بسازد و ترعه ها و جوی ها حفر کند. علت رشد تکنیک کهن آبیاری در ایران همین ضرورت عینی است. اسناد متعددی از مداخله ی مستقیم دول هخامنشی، اشکانی، ساسانی برای ساختن سیستم مصنوعی آبیاری در دست است. رسم سدسازی در دوران پس از اسلام نیز از طرف شاهان ایرانی دنبال شده است.

این واقعیت و نیز این واقعیت که اراضی متصرفی شاه یا شاهنشاه به اصطلاح «مفتوح العنوه» و ملک مطلق خود شاه بود و او می توانست آن را به درباریان و دیوانیان و شهربان های خویش ببخشد و یا مدت العمر واگذار کند، بر سلطه ی فردی و اقتدارات شخصی شاهنشاه می افزود. این اراضی متعلق به شاه و خاندان او غالباً نتیجه ی فتوحات جنگی بود. شاهان هخامنشی در این اراضی کشت و زرع و باغداری را تشویق می کردند تا بر عواید خویش بیافزایند. گزنفن در کتاب خود (اکونومیک Ekonomik فصل ۴) می نویسد:

« شاه بخشی از کشور خود را شخصاً بازدید می کرد و به بخش دیگر، معتمدان خویش را می فرستاد تا ببینند اگر شهربانان زمین را به ساکنان وامی گذارند و این زمین ها کشت شده و اثمار فراوان دارد، آن گاه بخش هائی را بر آن زمینها بیافزایند و به شهربانها و عمّال خویش انعام و درجه می داد».

تسلط هخامنشی بر سیستم آبیاری و املاک وسیع او دسپوتیسم و استبداد سلطنتی را به حد اعلا می رساند که مارکس آن را « دسپوتیسم شرقی » می نامد. این دسپوتیسم خشن و خونین به ویژه در دوران ساسانی جنبه ی غلیظ تئوکراتیک (دین سالاری) نیز پیدا می کند و شاه به موجودی ماوراء طبیعی بدل می شود در اطراف شاه مستبد دربار و دستگاه دولتی (دیوان) و دستگاه جاسوسی و ارتش دمبدم و وسیعتر، دمبدم بغرنج تری که از زمان داریوش شکل گرفته در دوران ساسانی به ویژه خسرو انوشیروان به اوج خود می رسد، پدید می گردد . در دوران ساسانی شاه از همه ی شهریان و روستائیان به وسیله ی « آمارگران » و تحت نظر واستریوشبد خراج می ستاند و گنج او و خزینه دولت یکی است.

واژه ی دیرنده ی «خراج» و خراج گزاری چند هزاره در ایران پائیده است و از مقولات بسیار مهم مالی جامعه ی ایران پیش و پس از اسلام است. در پارسی باستانی واژه ی خراج به صورت «هراک» با کاف مفتوح عربی آمده که خود از ریشه ی نوبابلی «آلاکو» یعنی انقیاد و اطاعت مشتق شده است. در کشفیات تورفان این واژه به صورت «هراگ» با گاف مجزوم فارسی آمد و در پهلوی صورت «خراگ» به خود گرفته است. در عربی و فارسی دری خراج از همین ریشه آمده است.

(۳) نمودار زوال نظام «ویس» تنها در آن نیست که به جای قدرت ویسپدها و زنتوپدها و دهیوپدها یک شاه قادر پدید می گردد. رشد سریع شهرها و پیدایش شهرهای تازه به تازه به ویژه در دوران اشکانی و ساسانی، بسط سریع بازرگانی داخلی و خارجی، بسط سریع تولید پیشه وری و تعداد پیشه وران و بغرنج تر شدن تقسیم کار در میان آن ها به ویژه در دوران اشکانی و ساسانی، گسترده تر شدن ساخت دولتی (دیوان) و بسط

ارتش و جاسوسی و دیگر مؤسسات دولتی و نیز پیچیده تر شدن نظام طبقاتی جامعه ی ایران همه و همه نشانه ی آن است که نظام ویس جای خود را به نظام اجتماعی عالیت و کاملتر می دهد. در این جامعه آثروانان (روحانیون) ارتشتاران (سپاهیان)، روستائیان و شبانان و سپس در دوران اشکانی و ساسانی، دبیران و اهل کسب و صنعت و حرف (واستریوشان و هتخشان) جزء قشرها و طبقات عمده و اساسی اجتماعی هستند. تحرک یک فرد (Mobilite) در درون این هیرارشی طبقاتی البته به دشواری جامعه ی هندی (که کاست ها در آن جا متحجرند و فقط روح از طریق تناسخ می تواند دیوار بین آن ها را بشکند) نیست. ولی در دوران ساسانی این تحرک از یک طبقه ی نازلتر به بالاتر کار آسانی نبود. سنت پرستی و اشرافیت در دوران ساسانی از همیشه غلیظ تر است.

روایات زیادی حاکی است که مثلاً انوشیروان از این «تحرک طبقاتی» بسی کاسته بود مثلاً در ثعالبی (غررالسیر، صفحه ی ۶۰۸) این ابیات در ثنای انوشیروان آمده است:

لله درّ انوشروان، من رجل ما کان اعلمه بالدون و السفل
 نهاهم ان یمسوا بیده قلّما کی لایذّلوا بنی الاشراف بالعمل

(یعنی آفرین بر مردی چون انوشیروان باد که فرومایگان را دانش اندوختن نمی گذاشت و آنها را نهی میکرد که پس از او دست به خامه بپساونند تا مبدا اشراف زادگان در عمل (شغل دولتی یا Carriere) دچار خواری شوند).

(۴) بردگی در تمدن های بومی ایرانی قبل از آریائی ها وجود داشت. موقعی که تمدن مختلط آریائی و بومی شکل گرفت بردگی باقی ماند و حتی بسط یافت. بردگی به طور عمده خانگی بود. در مورد استفاده از بردگان در معدن ها نیز در برخی منابع نکاتی ذکر شده است ولی به نظر می رسد که بردگی هرگز در ایران بدان بسطی نرسید که در یونان و رم به چنان بسطی رسیده بود. در جامعه ی هخامنشی شبانان و دهقانان آزادی که در یک ایل یا ده بی پا می شدند به نوکری و غلامی به شهرها می آمده اند و یا به عنوان عمله و کارگر در ساختمان ها کار می کرده اند و حقوق نقدینه دریافت می داشتند. آن ها به زبان پارسی باستانی «مانیان» یا «گرده» و به زبان عیلامی «کورتش» نام داشتند. همه این کلمات از الفاظ «مان» و «گردا» که به معنای خانه است می آید. لذا حق گویا با کسانی است که می گویند آن ها را نمی توان برده دانست. با آن

که داغ بندگی داشتند از جهت مزدور بودن از قبیل خدمه و کارکنان و چاکرانی هستند که در تمام جوامع طبقاتی دیده می شود.

هرودت (تاریخ هرودت ، کتاب VI ، بند ۲۰) به وجود بندگان یونانی متعلق به «پولیس» (polis) های مختلف یونان که در روستاهای ایران به کار زراعت می پرداختند اشاره می کند. روشن است که بندگان خارجی، چنانکه در توصیف بردگی در جامعه ی ساسانی خواهیم گفت ، همیشه بخش عمده ی بندگان را در ایران تشکیل می دادند.

درباره ی وجود بردگی در دوران اشکانی می توان با کمال اطمینان قیاس کرد که وضع به همین منوال بوده است. چنانکه در سابق گفته ایم منابع یونانی از «آزاد کردن» بندگان در ایران سلوکی در راه خدایان سخن می گویند. از آنجا که مقررات وسیع بندگی در دوران بعدی یعنی در جامعه ی ساسانی دیده می شود و منابع گوناگونی از آن یاد می کنند، دلیلی نیست که جامعه ی اشکانی را نیز مانند جوامع قبل و بعد دارای همان مختصات ندانیم.

و اما درباره ی وجود برده داری در جامعه ی ساسانی خواه از منابع ایرانی (و از آن جمله و به ویژه از روی «مجموعه ی قوانین» موسوم به «ماتیکان هزار داتستان» که در آن حتی بخشی به قواعد برده داری اختصاص دارد) و خواه از منابع خارجی همعصر میتوان اطلاعات بسیاری به دست آورد. بهای متوسط یک بنده ۵۰۰ درهم بود و خواجه می توانست برده را به گرو بدهد یا نذر آتشکده کند. امکان معامله با بردگان در فقه زرتشتی تصریح شده است مانند اسلام که برده و آنچه که در ید تصرف اوست از آن مولایش می دانست (العبد و ما فی یده لمولاه).

مسلم است که بردگی تنها خانگی نبوده و در کشاورزی از کار برده استفاده می شده و در این حالت به هنگام فروش ملک، برده ها نیز همراه ملک فروخته می شدند. پروکوپیوس از مردم کیساریه در کتاب خود موسوم به " جنگ با ایران " (فصل ۱ ، بند ۷) نقل می کند که کوات ساسانی به سربازان خود دستور داد که در صورت فتح از کشتن اهالی خودداری شود ولی غارت آبادی ها و اسیر کردن و به غلامی گرفتن اهالی را مجاز شمرد. مهر نرسی وزیر معروف بهرام پنجم و یزدگرد دوم ساسانی لقب **هزار بندک** داشت و لذا روشن است که داشتن بردگان بسیار از علائم شکوه و احتشام بود.

بندگان را به «شهریکان» (بومیان) و «آناشهریکان» (خارجیان) تقسیم می کردند ولی از آن جا که تعداد بندگان خارجی بسیار بود لذا پس از چندی واژه «آناشهریک» انحصاراً به برده اطلاق می شد.

(۶) روابط پولی چنانکه به موقع خود یاد کردیم از بسیار قدیم در جامعه ی ایرانی مشاهده می گردد. این روابط از جوامع رشد یافته ی آشوری و بابلی و ایلامی سرایت کرده بود به علاوه این را مارکس متوجه بود که در نزد اقوام کوچنده و شبان که در کار مبادله با اقوام ساکن کشاورز بوده اند این روابط زودتر پدید می گردد. لذا خراج هم نقدی، هم جنسی، و هم به شکل کار (بیگار) بود.

(۷) در مورد نظام ملک داری می توان از مطالعه اسناد مختلف منظره ی زیرین را در جوامع هخامنشی، اشکانی و ساسانی به دست آورد:

در اسناد دوران هخامنشی از ده ها یا آبادی هائی به نام «دیدا» (دیوار) «وردنه» (در اوستائی **ورزنه** و در هندی **وژه نم**) که برخی مایلند آن را به ده مشاع ترجمه کنند و «آوهنا» (همیشه با واژه ی ارمنی اوان یعنی ده) سخن در میان است. تفاوت این اصطلاحات دقیقاً روشن نیست ولی به هر جهت این نام آن آبادی هائی است که در آن برزگران با اقتصاد طبیعی صنعت و فلاح از هم جدا نشده و مالکیت مشترک و مشاع، موازین و مقررات پدرسالاری و دودمانی زندگی می کرده اند. اهالی همین ورزنه ها هستند که به شاه، سپاهیان به ویژه پیادگان جنگی (که در زبان پارسی باستانی کاره kara نام داشته اند) می داده اند. در دوران های بعدی اشکانی و ساسانی - نیز این واحدهای مشاع دهقانی مرکز عمده ی تجمع نفوس مؤلف ایران بود. همکاری و تضامن («همبائی») که شاید پایه ی عینی کمونیسم روستائی جنبش مزدکی بود در این واحدها حکمروائی داشت.

وقتی جریان تجزیه ی کمون ها و بسط قدرت دیهگان و منصبداران صاحب تیول یعنی پروسه ی فئودالیزاسیون از اوائل ساسانیان قوت می گیرد واکنش دهقانان به صورت گرایش به روش مزدک در می آید. آرزوی بازگشت به «همبائی» و مساوات دهقانی در ریشه ی عدالت طلبی مزدکیان است. این نکته را که برخی از مورخین مارکسیست متعرض شده اند می توان پذیرفتنی دانست.

ولی این جریان فئودالیزاسیون را اگر به معنای اقتصادی آن بگیریم میتوان از همان اوان هخامنشی مشاهده کرد. تردید نیست که جریان فوق در دوران اشکانی و ساسانی بیشتر قوت می گیرد و شاهان ساسانی به دهگانان متمول صاحب زمین و دارای رعیت (دیهگانیکان) تکیه ی خاصی می کنند. مورخان غیر مارکسیستی

که در باره ی ایران تحقیق کرده اند ظاهراً فئودالیسم را به معنای فقدان تمرکز و وجود ملوک الطوایف (کذک خدائی) گرفته اند. در مارکسیسم برای فئودالیسم محتوی اقتصادی قائلند و آن استثمار مالک فئودال از رعایای وابسته به زمین از طریق گرفتن بهره ی مالکانه بر اساس مزارعه و غیره است. سیستم ملوک الطوایف یعنی عدم تمرکز البته با فئودالیسم اروپائی همراه بوده ولی صفت اساسی آن نیست. میتواند جامعه از جهت اقتصادی فئودالی باشد ولی از جهت سیاسی متمرکز نباشد. در این جا تبیینی نیست. این سیستم «کذک خدائی» در دوران اشکانی در اثر نفوذ رؤسای با نفوذ محلی قبایل (قریب ۱۸ شاه محلی) بسط یافت. اصولاً در سیستم اجتماعی اشکانی دموکراسی پاتریارکال ، اجراء مشاوره در جلسات روحانیان و رؤسای خانواده های بزرگ (مهمستان) ، چنانکه در پیش گفتیم ، دیده می شود. چیزی که در دوران هخامنشی و ساسانی نبود. برخی ها می خواهند آن را نتیجه ی رواج «مهر پرستی» و نوعی تأثیر مثبت میستیک ایرانی بدانند. به نظر نگارنده از طرفی شیوه ی اداره یونانی مآبانه و از طرف دیگر تأثیر نیرومند نظام ویس در جامعه ی اشکانی علت بروز این وضع است نه چیز دیگر. ما در دوران خلفاء راشدین در نزد اعراب همین دموکراسی قبیله ای را مشاهده می کنیم که سپس تأثیر آریستوکراتیسم ساسانی آنرا از بین می برد و خلافت و امامت را جانشین آن می کند.

و اما درباره فئودالیسم ایرانی باید تصریح کرد که مسئله ی «زمین بستگی» دهقان مطرح نبوده است و منظره ی فئودالیسم با همان رژیم «ارباب - رعیتی» که ما با آن در عهد خود روبرو بوده ایم تفاوت های مهمی نداشته است.

در دوران ساسانی به احتمال قوی قشر یا طبقه ی «آزاتان» بخش مالکان کوچک زمین یا «خرده مالکان» بودند که ملک خصوصی «زمین خووش» داشتند. زمین مشاع را «زمین همبارکان» می نامیدند. اشتراک در زمین ضمناً ناشی از اشتراک اتنیک ، اشتراک در خون بود زیرا غالباً در این روستاها بقایای ویس ها و زنتوها می زیستند و خانواده ی بزرگ دهقانی که «ماتیگان هزار داتستان» آن ها را «هم دوتکان» (همدودگان از دوده و دود مانند اجاق ترکی) می نامد ، در این روستاها می زیستند. علاوه بر اطلاعاتی که از کتاب نامبرده به دست می آید یشوعاستلیت واقعه نگار سوریائی یک سلسله اصطلاحات درباره ی روستاهای ایران در دوران ساسانی ، به ویژه روستاهای نزدیک به مرزهای غربی شاهنشاهی ذکر می کند که جالب دقت است . وی از «گبره» به معنای دهقان آزاد و «گبره پلاهی» به معنای دهقان بسته به زمین و «مره کوریه» به معنای رئیس ده یاد می کند. یشوعاستلیت ده مشاع را «کرتیه» می نامد که شاید با «کرد» پارسی دری هم‌ریشه باشد.

اما «وزرگان» و اعضاء خاندان سلطنتی مسلماً دارای اراضی وسیع نخلستان ها و باغ های میوه بودند و خود شاه که چنانکه یاد کردیم اراضی «مفتوح العنوه» را در اختیار داشت گاه آن ها را به اقطاع می داد. نام اقطاع را در پهلوی شاید همان «نان پارک» می گفته اند که در برخی مأخذ آمده و احتمالاً واژه ی «قطیعه» عربی نیز ترجمه آن است. وجه تسمیه ی این «نان پارک» آن بود که زمین اعطائی شاه جای مقرری و مستمری را می گرفت و چنانکه در گذشته یاد کردیم و یا واگذاری مادام العمر و یا موروثی بود.

(۸) دین ایدئولوژی مسلط یا شکل مسلط ایدئولوژیک است که در دوران اشکانی به صورت تثلیث اورمزد - ناهید - مهر در می آید و سرانجام در دوران ساسانی به شکل آئین زرتشتی یکتاپرستانه و این بار مجهز به قواعد فقهی و شرعی، اصول و کلامی، پایه ی معنوی دولت قرار می گیرد. ولی بین تخت و آتشکده پیوسته نبرد سختی در جریان است و شاهان اشکانی و به ویژه شاهان ساسانی، گاه با تکیه بر شورش ها ، گاه با تکیه به طبقات ناراضی می کوشند تا از قدرت مؤبدان و هیربدان بکاهند. در میان شاهان این دوران هزار و پانصد ساله، کورش و داریوش هخامنشی ، مهرداد اول و دوم و اُرد و بلاش اشکانی، اردشیر و شاپور و خسرو اول ساسانی نقش ویژه ای در تشکل قدرت هیئت حاکمه ی زمین داران و منصب داران و روحانیون بزرگ و سپهسالاران و رؤسای قبایل و خاندان های اشرافی دارند.

" و او به خواب دید که درخت سبز از پشت من پدید آمد و جای گرفت و بر شد تا عنان آسمان و جهان همه شاخ زد و آن شاخها همه نور گشت . باز گروهی دیدم چندانکه همه جهان پر مردم شد و هر کس از آن شاخی به دست گرفت تا به آسمان . دنیا همه پر مردم دیدم . "

(تاریخ سیستان - خواب نصر بن کنانه نیای محمد بن عبدالله در باره پیدایش محمد و اسلام)

ویژگی های جامعه ی ایران پس از اسلام

۱

اگر حمله تازیان مسلمان و چیرگی آنان و مذهب اسلام را بر ایران، چنان که سزااست محوری بگیریم که از آن پس تحول کیفی مهمی در جامعه ی ایران از جهت نظام اجتماعی و نهاد معنوی روی می دهد، در آن صورت تقسیم تاریخ کشور به دوران پیش و پس از اسلام ، تقسیم عبثی نیست.

دوران آریائی پیش از اسلام ۱۵۰۰ سال طول کشید، اعراب از همان آغاز پذیرش آئین محمد ، با پادگان ها و سپاهیان شاهنشاهی ساسانی وارد تصادماتی می شدند که از زمان عمر خلیفه ی دوم به تصادماتی مهم و قاطع مبدل شد. این نبردها، که مهم ترین آن ها عبارتند از نبردهای قادسیه، مداین، شوشتر، جلولاء ، و فتح الفتوح نهاوند، به تدریج کار ایران را ساخت. از میان آنها نبرد قادسیه (سال ۱۳ هجری) که در آن " گند شهنشاہ " به فرماندهی رستم فرخزاد شکست خورد و سپس نبرد نهاوند (سال ۲۱-۲۲ هجری) برای واژگونی سلطنت یزدگرد و دگرگونی جامعه ی ما قبل ایران، حوادثی قاطع است. با اینحال مبارزه ی تازیان مسلمان برای تصرف ایران رویهم ۲۰ سال به طول انجامد و زد و خوردهای محلی برای اشغال سراسر ایران و گاه تصرف مکرر در مکرر برخی نقاط که دست به طغیان می زدند تمام دوران خلافت عمر، عثمان و معاویه را در

بر می گیرد. عرب سرداران معتبر خود مانند سعد بن ابی وقاص، جریر بن عبدالله، عتبہ بن فرقد، مُغیرہ بن شعبه، ابوموسی اشعری، عمار یاسر، نعمان بن مقرن، عثمان بن ابی العاص و برادرش حکم، عبدالله بن عامر، احنف بن قیس، مهلب بن ابی صفره، قتیبه بن مسلم باهلی را در این دوران طولانی مأمور تصرف ایران می کند. از سرداران ایرانی که تا آخرین نبرد بزرگ (نہاوند) به مقابله ی عرب شتافتند اسامی مہران مہر و بہ، رستم فرخزاد، خرّہ زاد فرخ، ہرمز برادرش، مہران رازی، ہرمزان، سیاہ دیلمی (کہ خیانت کردہ تسلیم شد و بہ یاری عرب شتافت)، فیروزان مردانشاہ در تواریخ آمدہ است.

فتوحات مسلمانان تازی نتیجہ ی پنج عامل بود:

(۱) نخست آنکہ نظام دمکراتیک قبیلہ ای، مساوات در لباس، رفتار، ظواہر زندگی بین بزرگان عرب و سپاہیان سادہ کہ ناشی از مختصات زندگی بدوی بود، در قیاس با نظام اشرافی پوسیدہ ی ساسانی، گر چہ از جہت محتوی تاریخی عقب ولی از لحاظ جاذبہ ی اجتماعی جلوتر بود. طبری در حوادث سنہ ی ۲۴ نقل میکند کہ سردار عرب مغیرہ بن شعبہ بہ رستم فرخزاد گفت:

"از ما تازیان هیچ کس دیگری را بندہ نیست. گمان کردم شما نیز چنین باشید. بہتر آن بود کہ از اول می گفتید کہ برخی از شما بندگان دیگرید، از رفتار شما دانستم کہ کار ملک شما بشد. ملک با چنین شیوہ و آئین نہاند".

(۲) ایدئولوژی مذہبی تازہ شور و شوق و وحدتی معنوی در میان قبایل عرب ولو برای دورانی موقت پدید آورده بود و حال آن کہ جامعہ ی ایران را نبرد عقاید زرتشتی، مانوی، مزدکی، زروانی، عیسوی، یہودی، شمنی و غیرہ از ہم می درید. بی باوری و تردید حکمروائی داشت.

(۳) درباریان و اشراف "زربنہ کفش" کہ بر ایران حکم می راندند سخت در عیش و فساد فرو رفته بودند. فاصلہ ی آن ہا و مؤبدان حامی آن ہا با مردم بسیار بود. مردم از آنان بیزار و بہ ستوہ بودند و سقوط آنان را با چشم رضا می نگریستند.

(۴) بارہا خیانت ہائی رخ داد. از آن جملہ در نبرد مدائن (تیسفون) و در نبرد شوشتر، سیاہ دیلمی نیز کہ از سرداران ایرانی بود داوطلبانہ تسلیم عرب شد و بہ پشتیبانی آن ہا پرداخت. داستان ماہوی سوری و یزدگرد نیز کہ در شاہنامہ آمدہ معروف است. این اشراف ایرانی بہ جای کمک بہ نجات ایران از چنگ عرب، بہ طمع تخت و تاج، باقیماندہ ی سپاہ ایران را با تحریک یک جنگ محلی بہ کشتن دادند.

۵) اعراب با نخستین فتوحات خود ایرانیان را مرعوب کردند. آن ها مردمی را که دینشان را نمی پذیرفتند و یا خود جزیه نمی پرداختند و لذا از " اهل ذمه " نیز نمی شدند بی پروا می کشتند. غارتگری، ویرانگری و قتل عام سبیل بود. همین غارت یک کشور ثروتمند بعدها نظام دموکراسی قبیله ای عرب را خورد کرد و اشرافیت اموی و عباسی را که مانند اشرافیت ساسانی فاسد و تجمل پرست، از مردم به دور و منفور بود پدید آورد و مایه ی انحطاط سیطره عرب شد.

تسلط عرب و دین تازه تأثیرات عمیقی در جامعه ی ایران گذاشت. زبان و خط پهلوی عملاً متروک شد، دین زرتشتی از صحنه رانده گردید، اشراف (وزرگان، آزادان، اشوان (روحانیان) دبیران و غیره) از صحنه رانده شدند. طوایف متعدد عرب به نواحی مختلف ایران کوچانده شدند و در آمیختگی نژادی وسیعی انجام گرفت، اسامی متداول دگر شد. حتی ایرانیان به سرعت اسامی خود را به اسامی عرب بدل کردند. مثلاً " بزیست پیروزان ها " نام خود را به " یحیی بن منصور " ترجمه کردند. دین تازه دیوار طبقاتی را فرو شکست و تبدیلی عمیق در توزیع قدرت و مالکیت و ثروت به وجود آورد. این یک جراحی بسیار بزرگ و عمیق در پیکره ی جامعه بود که نه تنها جسم بلکه روحش را به کلی تغییر می داد. البته ایرانیان با تمام قوا کوشیدند به سنن خود بازگردند و در کالبد نو، رسوم و عادات و آداب و عقاید و در یک کلمه **روح کهن** را احیاء کنند و در این کار به مقدار زیادی نیز موفق شدند ولی به هر حال جامعه ی پس از اسلام با جامعه ی پیش از اسلام تفاوت های عمیق دارد.

با آن که دمیدن روح کهن در کالبد نو از تلاش های آگاهانه یا غیرآگاهانه ایرانیان پس از سلطه ی عرب و اسلام است با اینحال باید گفت که سیطره ی معنوی اسلام گسستی محسوس بین گذشته و آینده ایجاد می کند و چنان مردم ایران به موازین تازه دل می بندند و از گذشته دور می شوند که از این جهت نیز نمونه های شگرفی می توان ذکر کرد. مثلاً غزالی طوسی در " کیمیای سعادت " برای آن که با همه مآثر " گبران " مبارزه کند می نویسد:

" شب سده چراغ نباید کرد تا اصلاً آتش نبینند و محققان گفته اند که روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود و نشاید که خود نام روزه برند به هیچوجه (!) بلکه با روزه های دیگر برابر باید داشت و شب سده همچنین، چنان که از آن نام و نشان نماند! "

یا مثلاً جاراالله زمخشری ایرانی چنان عرب مآب می شود که در مقدمه ی کتاب خود موسوم به " مفصل " چنین می نویسد:

" الله احمد على ان جعلنى من علماء العربيه و جبلى على الغضب للعرب و العصبية و ابى ان انفرد عن صميم انصارهم و امتاز وانضوى الى لفيف الشعوبيه و انجاز و عصمتنى عن مذهبهم الذى لم يجد عليهم الا لرشق بالسنة الاعين و المشق بالسنة الطاعنين. "

(مفاد این عبارات زیبا و فصیح عربی آن است که می ستایم خدای را که مرا از دانشمندان تازی کرد و مرا با غیرت و تعصب عربی سرشت و مرا بازداشت که از گروه یارانسان منفرد گردم و یا به جمع شعوبیان پیوندم و مرا از مذهب این شعوبیان (ایران پرست) ایمن داشت و حفظ کرد زیرا در این مذهب چیزی نیست جز گزیدن با زبان های لعن گوی و خستن با پیکان های طعن گوی) .

ولی حکمروایان عرب با روش خشن خود ، کشتار جمعی به ویژه کشتار سرشناسان، کتاب سوزی، غارتگری، ویران سازی، به خصوص مناسک مقدس و بناهای مهم، تحقیر، شکنجه و فساد و قساوت و نشان دادن سطح نازل فرهنگی، به تدریج ایرانیان که با مقاومت کمی تسلیم شده بودن، به مقاومت بسیار واداشتند. در این زمینه مثالی بیاوریم. شادروان قزوینی در جلد اول، " بیست مقاله " (صفحات ۱۰۷-۱۰۸) به نقل از " تاریخ بلخ " می نویسد:

" فتیه بن مسلم باهلی سردار معروف حجاج چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از جنگ ها به سبب سوگندی که خورده بود این قدر از ایرانیان کشت که به تمام معنی کلمه از خون آن ها آسیاب رون گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد ، نان پخته ، تناول نمود. زن ها و دخترهای آنها را در حضور آن ها به لشکر عرب قسمت کرد. "

و شادروان قزوینی با نهایت تأسف می افزاید:

" آن گاه قبر این شقی ازل و ابد پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار داده شد و همواره برای تقرب به خدا و قضای حاجات تربت آن " شهید " را زیارت می کردند. "

کشته شدن عمر دو سال پس از فتح نهاوند به دست فیروز ابولؤلؤ نهاوندی ، فعالیت "موالی" ایرانی نژاد یا بندگان ایرانی آزاد شده که با خواجهگان عرب روابط "موالات" داشته اند در مبارزه ی موسوم به جنبش " توآبان " که از شرکت در قتل حسین بن علی پشیمان شده در صدد جبران آن بودند و سپس قیام مختار علیه

ابن زیاد، عامل یزید و قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث علیه حجاج با شرکت ایرانیان و موالی، نخستین نمونه های واکنش ایرانی است. با قیام سپاه جامگان خراسان به سرداری ابومسلم و سقوط بنی امیه (سال ۱۳۰ هجری) ایرانیان نخستین کامیابی خود را به دست می آورند. لذا تسلط مطلق عرب بر ایران قریب ۱۱۱ سال طول کشید. در دوران خلافت عباسی رخنه ی ایرانیان در امور بیشتر شد. خلافت عباسی تقلید عربی سلطنت اشرافی ساسانیان است. هیئت حاکمه ی عرب تا آن موقع وقت کرده بود که به ثروت و تجمل و عیش و فساد و دستگاه منظم و بغرنج ستمگری و فرمانروائی از نوع ساسانی دست یابد و آن را فرا گیرد. درباره ی تجمل پرستی افراطی خلفاء عباسی امثله ی فراوان می توان آورد. از آن جمله چنان که طبری گوید (جلد دهم - صفحه ۲۷۲) مأمون در شب زفاف با پوراندخت دختر حسن بن سهل هزار دانه الماس تابناک نثار کرد و چهل من شمع عنبرین سوزاند و سی میلیون درهم انفاق نمود. همو گوید (جلد ۱۰ - صفحه ۱۲۴) در خزانه ی هارون الرشید نه میلیون دینار طلا بود!

در دوران عباسی رجال و خاندان های ایرانی مانند افشین خیدر، برمکیان و نوبختیان در امور خلافت صاحب نفوذ می شدند ولی پایداری ایرانیان به تدریج بر ضد اعراب بالا می گیرد. غدر عباسیان و کشتن ابومسلم موجی از نهضت مسلحانه ی مقاومت را برمی انگیزد. مانند قیام به آفرید زوزنی، شورش راوندیان، قیام سنباد مجوس، استادسیس، اسحق ترک، هاشم بن حکیم معروف به مقنع یا نقابدار خراسان، حمزه پسر آذرک معروف به حمزه خارجی، بابک خرم دین، مازیار بن قارن، افشین خیدر، صاحب الزنج و دیگران که هر کدام از آن ها دارای داستان شور انگیز جداگانه اند و می توانند در عین حال الهام بخش پژوهندگان افکار، مورخین و هنرمندان و مجاهدان انقلابی شوند.

این مقاومت مسلح که غالباً در نواحی دور از مرکز خلافت می گذشت با مقاومت معنوی شدیدی در شهرها تا خود بغداد همراه بود. باورمندان وفادار به دنیای کهن مزده یسنی، مانوی، مزدکی، زروانی، زناده آزاد اندیش، موالی ایرانی نژاد شعوبی مسلک که به گذشته میهن خود می نازیدند، اصحاب رأی، معتقدان به جبر، معتزله، شیعیان، خوارج، معتقدان به علم و فلسفه و عرفان و صوفیگری به تدریج عرصه را بر قشریون مسلمان تنگ کردند و قرآن و حدیث و حامیان آن ها را در مقابل هزاران پرسش قرار دادند. هیئت حاکمه عرب هر بار جمعی از آن ها را می کشت ولی در مقابل خاطر کنجکاو نمی توانست سد بکشد.

درباره ی این جریان شورانگیز مقاومت مختلف الشکل ایرانیان در برابر سیطره ی تازیان مسلمان جا دارد تألیفی وسیع و جداگانه پدید آید زیرا این مقاومت، صرف نظر از اشکال علنی و سیاسی و نظامی و قیامی آن مانند تشکیل سلسله های مختلف که ذکرش خواهد آمد یا نبرد به اصطلاح "ناجمین" و خوارج و عیاران و پیشواران مبدع و غیره اشکال بسیار ظریف دیگری به خود گرفته است مانند توسل به اندیشه "جبر" توسل به "رأی و تعقل"، توسل به "فلسفه"، توسل به "وحدت وجود" و غیره که هر یک به شکلی پایه ی شریعت رسمی را سست می کرد. برای مشخص شدن اندیشه ی ما در این زمینه مثالی بزنیم: به ظاهر روش تعقلی معتزله با روش غیر تعقلی و اشراقی صوفیه تناقض یبّین دارد ولی صوفیگری از لحاظ افزار مقاومت معنوی در مقابل سیطره جویان بیگانه عملاً جانشین معتزله می شود. آقای فروزانفر در مقاله ی جالب خویش در جلد دوم "جشن نامه بوعلی" (تحت عنوان "ابوعلی سینا و تصوف") می نویسد ضعف و شکست معتزله که اهل استدلال و پیرو اصول عقلی بودند و غلبه ی اشعریه حدیث پرست ابومنصور ماتریدی که به مبادی سنت و روایت نظر داشته و به خصوص علیت و سببیت اشیاء را اتفاقی و به حسب عادت و غیر اصیل می شمردند، از علل بسط تصوف است. در واقع تصوف از طریق ایراسیونالیسم و بدون توسل به فلسفه و منطق و برهان و علیت و سببیت از راه دیگر ریشه ی دین رسمی را می زند یعنی دو شیوه ی متباین نقش واحدی را در شرایط دگرگون شده انجام می دهند. ایرانیان برای این تحول افزارهای نبرد نقشه ی آگاهانه نکشیده بودند و این اموری بود که به شکل طبیعی پیش می آمد ولی خود این تنوع راه های مبارزه در عین یکسانی سرشت آن جالب نظر است.

باری وقتی طاهریان قوای خلیفه ی عباسی را در هم شکسته، در سال ۲۰۵ هجری دولت خود را بنیاد نهادند، دیگر خلافت ناتوانتر از آن بود که بتواند این کار را مانع شود پس بدان دل خوش شد که خطبه و سکه به نام وی باشد. با آن که طاهریان مسلمان و عرب مآب و خدمتگذار خلیفه، مظهر یک نوع شعوبیت یا تفکر صرفاً ایرانی نبودند با این حال به حق باید پیدایش حکومت آنان را پایان سیطره ی بلارقیب عرب در ایران دانست. اگر چنین می شمیریم، باید بگوئیم این تسلط بلارقیب قریب ۲۰۵ سال طول کشید و ایرانی که از این کوره ی سوزان ۲۰۵ سال بیرون آمد ایران تازه ای بود که از جهت ظاهر و باطن با جامعه ساسانی تفاوت های مهم یافته بود.

از استقرار طاهریان تا آغاز حکومت غزنویان، یعنی مدت ۱۸۵ سال در ایران به تدریج تعدادی سلسله های ایرانی مانند سامانیان، صفاریان، سیمجوریان، ساجیان، آل مُسافر، آل محتاج، آل فریغون، آل مأمون، باوندیان، آل بویه و غیره تشکیل شدند که به تدریج زبان پارسی دری، آداب ایرانی، استقلال نسبی وی را از خلافت عباسی احیاء کردند. حتی شاهنشاهان بوئی زیدی مسلک بر خلیفه در بغداد بی پروا فرمان می راندند و همین وضع موجب شد که خلیفه ی عباسی را به حيله گری و چاره اندیشی وا دارد. خلفاء عباسی دیدند که چگونه ایرانیان از تضاد بین عرب (بنی امیه و بنی هاشم و بنی عباس) سود جستند، لذا آن ها نیز در صدد استفاده از تضادها برآمدند و به غلامان ترک که آنها را در مذهب حنفی جازم و نسبت به خواجگان ایرانی ناخرسند می دیدند تکیه کردند. در واقع وقتی محمود غزنوی به سلطنت رسید تحت عنوان قرمطی کُشی دست به نابودی مخالفان خلافت زد. در تاریخ بیهقی از قول محمود چنین آمده است:

" من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده ام و در همه ی جهان قرمطی می جویم و آنچه یافته اید و درست گردد، بر دار کشید "

پسرش سلطان مسعود، حسنک وزیر را به خاطر خلیفه ی عباسی و برای آن که "علم و لواء از فاطمیان سته بود" بردار کرد.

بدینسان از آغاز استقرار سلسله ی غزنوی در ۳۹۰ هجری قمری تا هجوم چنگیز در ۶۱۶-۶۱۷ قمری به ایران، مدت بیش از ۲۲۰ سال سلسله های ترک غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهیان و اتابکان و قراختائیان در کشور ما حکمرانی می یابند. این دوران نسبت به دوران پیش نوعی ارتجاع اجتماعی و فکری است و روش پرتعصب امیران غزنوی سلجوقی با شیوه ی پرتسامح امیران سامانی - بوئی تفاوت محسوس دارد. با این حال تمدنی که طی چهارصد سال اولیه ی رخنه اسلام و به برکت آن مدنیت مختلط (سنکرتیک) که این دین ایجاد کرد و ایرانیان خود در آن سهمی گران داشته اند پایدار شده بود در دوران غزنوی سلجوقی و خوارزمشاهی نیز ادامه یافت و باز هم رنگین تر و غنی تر شد.

در اینجا باز یک هجوم عظیم، منظره ی جامعه ایران را دگرگون می کند. می گویند خلیفه الناصر بالله که از قدرت امراء و سلطانان ترک نیز طرفی برنبسته بود، خان خونخوار مغول، چنگیز را به سوی ایران کشاند. هجوم مغول را در جمله "آمدند و کُشدند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند" خلاصه می کنند. در وصف بهار خونین سال ۶۱۹ عظاملک جوینی این رباعی پر سوز را نقل می کند:

"کس لب به طرب به خنده نگشود امسال وز فتنه دمی جهان نیاسود امسال
در خون گُلَم که چهره بنمود امسال! با وقت چنین چه وقت گل بود امسال!"

از سال ۶۱۷ که چنگیز بر ایران دست یافت تا سال ۹۰۶ هجری که بساط سلسله تیموریان بر چیده شد، مدت ۲۹۰ سال یک حکومت ماوراء خشن که به قول مارکس "ترور عمومی" را شیوه اساسی خود قرار داده بود بر ایران حکمروا شد. نخست ایلخانان مغول مانند هلاکو و ارغون و غازان و الجایتو و بوسعید و سپس جانشینان تیمور مانند شاهرخ و الغ بیگ و بوسعید تیموری در ایران حکم راندند. چنگیز با خود دینی نیاورد و کوشش مغولان برای دادن سمتی چینی یا مسیحی به تمدن ایرانی بی ثمر ماند. برعکس خود به ناقلان اسلام و زبان پارسی در سرزمین چین بدل گردیدند که تاریخچه ای جداگانه دارد و خود در حیات اجتماعی و معنوی کشور ما هضم گردیدند و در صورت و سیرت ایرانی مآب از آب در آمدند و جز واژه هائی چند از خود در زبان پارسی به یادگار نگذاشتند. ولی تسلط نخست خشن و سپس فاسد آن ها چراغی را که تمدن قرن های اول پیش از اسلام افروخته بود و به حق "رنسانس شرق" نام گرفته است، به تدریج رو به خاموشی بُرد. با آن که به احتمال قوی یکی از علل یورش مغولان به ایران خلیفه ی عباسی بود ولی ایرانیان خیلی زود، در زمان هلاکو و به دست این ایلخان مغولی توانستند ضربت متقابل بزنند. خواجه نصیرالدین طوسی که از بنیادگزاران شیعه اثنی عشری و از فلاسفه و دانشمندان بزرگ ایران است از وزارت خود در دربار هولاکو سود جست و به دست او آخرین خلیفه، المستعصم بالله را نابود کرد و ایران را از شر عباسیان و غدر و توطئه آنان رهاوند. این آن خیری است که سیاست ظریف ایرانی از میان شر و بلیه ی عظیم برای خود تأمین کرد. از این نکته که بگذریم باید گفت اگر تسلط اسلام و عرب، به نوعی رونق مادی و معنوی ایران انجامید تسلط چنگیزیان و تیموریان آغاز انحطاط قطعی جامعه است. صفویه که از ۹۰۷ در کشور ما مسلط می شوند می کوشند سنت ساسانی و سلجوقی تمرکز قدرت شاهنشاهی و رونق مدنی را اینبار در زیر لوای دین تشیع احیاء کنند و ایران را از دستبرد خلفاء عثمانی محفوظ نگاهدارند. آنها رویهم ۲۴۰ سال در ایران حکمروائی داشتند و در میان آنها به ویژه شاه عباس صفوی توانست رونقی در زندگی سیاسی و معنوی ایجاد کند. ولی انحطاط اثرات عمیق خود را گذاشته بود و این حکومت فاسد و خونخوار سرانجام در هرج و مرج هجوم و تسلط افغانان غلجائی که مدت ۲۱ سال را در برگرفت (میر ویس - محمود - اشرف) محو می شود. سیطره ی آسان افغانان بر "امپراطوری" صفوی داستان سیطره ی اعراب بر امپراطوری ساسانی را به یاد می آورد. ولی این هجوم نیز با خود آئینی نداشت و

نقش سازنده ای ایفا نکرد. لذا بر خلاف هجوم اسکندر که هلنیسم را در ایران مستقر کرد و هجوم اعراب که اسلام را بدین کشور آورد و ایران را در یک تمدن "بین المللی" شرکت داد، هجوم های چنگیز و تیمور و محمود، هجوم هایی بود که در آن جنبه ی تخریب تفوق داشت. سیطره ی نادر افشار در سال ۱۱۴۹ هجری، ایران از چنگ خونین سلطه ی افغان رهاوند ولی علیرغم کوشش او و زندیان طی شصت سالی که از سقوط قطعی صفوی تا استقرار سلسله ی قاجار فاصله داشت در ایران ثبات دیرپائی پدید نشد. قاجاریه در ۱۳۰ سال حکومت خود با مسائل مهم عصر مانند استثمار باختر زمین از کشورهای عقب مانده ی خاور، بسط نطفه های سرمایه داری، تجدد در تمدن، پیدایش محمل های انقلاب اجتماعی و ضرورت تاریخی تغییر عمیق چهره و سرشت جامعه رو به رو شدند. انقلاب مشروطیت به آنها ضربتی زد که از آن قدر راست نکردند و اینک ایران، در دوران تسلط شاهان پهلوی از سوئی در کار رشد سریع مناسبات صورت بندی جدید (سرمایه داری) است ولی از سوئی با دورنماهای رشدی که تاریخ آن را می طلبد یعنی رشد سوسیالیستی روبرو است و این تناقض حاد و مهم جامعه را دچار حیاتی تب آلود و طوفان زا کرده است و او را به سوی افق های تازه تغییر و تحول می راند.

این چشم انداز سریع را از قریب چهارده قرن تاریخ پس از اسلام برای آن دادیم که فراز و نشیب این تاریخ که به واسطه ی قرب زمانی و خویشاوندی فرهنگی در عصر ما تأثیرات عمیق دارد و از جهت محتوی مدنی خود از دوران پیشین غنی تر است روشن گردد. ولی تحلیل ما از این دوران ناقص خواهد بود اگر به این چشم انداز بسنده کنیم. باید دید که بنیاد اقتصادی و محتوی اجتماعی تاریخ در این سیر جانگداز کدام و تأثیر آن در روبنای معنوی، در شعور جامعه چگونه بود.

۲

جامعه ی ساسانی در این اواخر بیش از پیش چهره ی یک جامعه هیرارشیک فئودال را که در آن زمین داران بزرگ اشراف قدرت حاکمه را در دست داشتند و از کدیوران و دیهکانیکان (دهقانان) خراج می ستاندند، بدل شده بود. تمام بیش از ۱۳۰۰ سال جامعه ی ایرانی پس از اسلام، با تحولاتی که ذکر خواهیم کرد این سرشت به طور عمده فئودالی را البته و مانند گذشته با اختلاط با بقایای جدی پاتریارکالیسم، بردگی و سپس دیرتر، از عهد صفوی به بعد با پیدایش برخی نطفه های سرمایه داری حفظ می کند.

لذا این یک فئودالیسم ویژه ایست که با فئودالیسم غربی، نه از جهت سرشت اقتصادی بلکه از جهت شکل بروز، مؤسسات، مقررات، درجه ی رخنه عناصر فرماسیون های اجتماعی قبلی (پاتریارکالیسم و برده داری) و بعدی (سرمایه داری) در برخی موارد تفاوت های مهم و شایان توجهی دارد. ما می کوشیم با تلخیص مقداری واقعیات که در اسناد مختلف تحقیقی و تاریخی آمده است منظره ای از این فئودالیسم به دست دهیم.

در دوران خلفاء بین امیه و بنی عباس، یعنی پس از فتح مسلمانان و پیش از تشکیل دولت های مستقل یا نسبتاً ایرانی و ترک در سرزمین ما، منظره ی مالکیت ارضی به قرار زیرین بود:

به طور عمده ارضی را می شد به دو نوع تقسیم کرد:

(۱) اراضی مفتوح العنوه (اعم از کشتزار و چراگاه) یعنی آن نوع اراضی که دارندگان ایرانی آن ها، آن را ترک گفته یا خود نابود شده بودند و فاتحان عرب آن ها را گاه به نام **قطعه** یا **قطیعه** (در ترجمه ی پارسی "نان پاره") به شکل موروثی در اختیار فاتحان عرب و سرداران و سربازان خود می گذاشتند و یا به نام **طعمه** به شکل غیر موروثی به آن ها وا می گذاشتند.

(۲) اراضی خراجگزار مانند عمار که از پرداخت مالیات (خراج) به شکل عادی آن معاف بود و تنها میزان ثابتی به خزانه می پرداخت یا " تسویج" که در لغت عرب به معنای کشتزارها و به ویژه موستان های محاط و مفروز است. این نوع اراضی در اختیار آن سردودمان های قبایل و دهگنان (مالکین) ایرانی بود که به فاتحان عرب سر تسلیم فروود آورده بودند. " دیوان الدیه" عمال خود را تحت نظر امیران و سپهسالاران عرب برای جمع آوری مالیات از این اراضی اعزام می داشتند و چون هم دربار پرجلال خلیفه و هم دستگاه پر خرج ولات او می بایست با این خراج بگردد لذا به صاحبان ضیاع و عمار و تسویج جور فراوان می رفت و آن ها نیز با غارت بی دریغ روستائیان این غارت را جبران می کردند. روشن است که در این دوران خرده دهقانان آزاد خراجگزار نیز مانند دوران ساسانی فراوان بودند.

بهره ی مالکانه به طور عمده یا به خود دارنده ی زمین یا به "عامل" امیر و خلیفه به شکل نقدی و جنسی پرداخت می شد. بهره ی نقدی در دوران ساسانی بیشتر به درهم سیم بود ولی در دوران خلفاء به ویژه عباسیان دینار زر نیز رائج گردید. " دیوان الجهبذه" که در آن جهابذه (از جهبذ، گاهبذ که در دوران ساسانی به معنای

خزانه دار و صراف دولتی بود) کار می کردند جنسی را به نقدی بدل می کرد. همین دیوان مأموریت داشت حقوق و مستمری و وظیفه عمال و دیگر کارکنان دولتی را بپردازد و خزانه کشور تحت نظر او بود.

گاه برای تسهیل کار اصولاً جمع آوری خراج را به عنوان " ضمان " به امیری از امراء می سپردند و او سالانه پرداخت مبلغ معینی را به خلیفه تضمین می کرد و باقی بسته به ترحمش بود که تا چه اندازه از خراجگزاران بستاند. باری به حساب مشتی کشاورز و شبان زحمتکش دستگاه عظیم خلافت و روحانیت و ملکداران و انواع انگل ها به دَوران می افتاد.

هنگامی که سلسله های ایرانی و تُرک در ایران بساط قدرت خود را گسترده در کنار املاک دیوانی (دولتی و سلطنتی) و موقوفه و ضیاع و عقار متعلق به ملاکان و خرده مالکان (دهگانان) ، به تدریج رسم واگذاری **قطعه و طعمه** که از آن سخن گفتیم به رسم **اقطاع** بدل گردید و این واژه ی اقطاع بدین شکل یا به شکل **سیورغال** در دوره ی ایلخانان و **تیول** در دوران تیموری و صفوی تا پایان قاجاریه در ایران بود و آنرا می توان تا حدی به **fief** و **feodum** که در فئودالیسم غربی دیده می شود همانند دانست ولی مقررات قضائی و عرفی در این دو مورد تفاوت هائی دارد. این همان واژه ایست که در این شعر سعدی آمده است :

گرفتم که خود خدمتی کرده ای نه پیوسته اقطاع او خورده ای

اقطاع به دستور سلطان از طرف "دیوان الجیش" که عمل " ابرا " (که گویا به معنای تقویم بهای زمین و حفظ تناسب آن با وظیفه و مستمری) انجام می داد به امیران نظامی که در دوران سلسله های تُرک به ویژه قدرتی عظیم کسب کرده بودند داده می شد. سلطان که در این مورد مُقطع یا اقطاع گذار بود نه فقط به سپهسالاران خود بلکه به اعضاء خاندان، رجال و وزراء ، روحانیون بزرگ، عناصر جداگانه اقطاع را واگذار می کرد. اقطاع در تمام این موارد به دو صورت واگذار می شد. یا به صورت **استغلال** و برای بهره برداری مادام العمر یا موقت و به عنوان وظیفه و مستمری و یا به صورت **تملیک** و به شکل موروثی. اقطاع دار **عُشری** از عواید خود را به خزانه ی دولت می پرداخت و عمالش باقی را از نقدی و جنسی برای صاحب اقطاع می گرفتند. سیستم اقطاع در دوران سیطره ی سلجوقیان به اوج خود رسید. در عصر ایلخانان مغول اقطاع شکل سیورغال به خود گرفت و آن واگذاری زمین برای مدت عمر بود. در عصر تیموری و به ویژه صفوی ، واژه ی تیول به جای اقطاع و سیورغال به میان آمد و تداول یافت و این شیوه ی تیول تا دوران قاجاری باقی بماند.

بین اقطاع و سیورغال و تیول از جهت مقررات واگذاری، نوع مالیات گیری، نوع انتقال به وراث و غیره تفاوت هائی است ولی وجه مشترک آنهاست که عمده است. تیولداران در محیط تیول قدرت فراوان داشتند. رسم تیولداری را در ایران تنها مجلس اول پس از انقلاب مشروطیت رسماً الغاء کرد. زمین داری بزرگ فئودالی مقدار زیادی بر تیولداری مبتنی است. در دوران نادرشاه و ناصرالدین شاه دوبار کوشیدند تا این مالکیت را که بر حسب احکام واگذاری تیول و قباله ها مورد اختلافات و مشاجرات شدید بود منظم کنند و احکامی صادر نمایند که به "رقبات نادری" و "رقبات ناصری" موسومست.

علاوه بر آنچه که گفتیم فئودالیسم ایران و اروپا در نکات زیرین با یکدیگر تفاوت داشتند:

(۱) بهره مالکانه و خراج غالباً نقدی و جنسی و ندرتاً به صورت بیگاری است که در دوران معینی از فئودالیسم غربی شکل عمده ی بهره ی مالکانه است. فقط در دوران اخیر تکامل فئودالیسم غربی است که بهره های جنسی و سپس نقدی موسوم می گردد.

(۲) وابستگی دهقانان به زمین **قانوناً** وجود ندارد و **عملاً** ضعیف است و حال آن که در "سرواژ" اروپای غربی و " Крепостничество " (رژیم کرپاستینک ها) در روسیه، دهقان وابسته به زمین بود و با زمین خرید و فروش می شد.

(۳) مالکان و اقطاع داران و تیولداران غالباً در شهر منزل دارند و عامل خود را برای وصول مالیات و سیورسات به ده میفرستند بر خلاف فئودالیسم غربی که فئودال مستقیماً در "شاتوفور" های خود در ده منزل دارد و شهر تنها مرکز تسلط بازرگانان و اصناف است و لذا در آن محیطی نسبتاً آزاد حکمرواست و حتی شهرهائی دارای رژیم جمهوری دیده می شود و به این جهت می گفتند "هوای شهر آزاد می کند" (Stadtluft macht frei). شهر در ایران چنین نیست. شهرهای ایران تحت سیطره ی وُلات و عمال سلطان یا خلیفه دارای محیط مختنقی است. اصناف و بازرگانان در شهرهای ایران قشرهای زیر دست هستند. این امر به ویژه تکامل بازرگانی و پیشه وری را که در اروپا رخ داده، کُند میکرده است. جور و ستم غارتگرانه به ویژه پس از آمدن ترکمانان سلجوقی در قیاس با دوران های سلسله های ایرانی از حد تحمل پذیر خارج شد. برای آن که تصور ملموس از فضای اجتماعی آن عهد به دست دهیم چند سطر از نامه ی حجه الاسلام غزالی طوسی را به پادشاه سلجوقی نقل می کنیم:

"امروز به حدی رسیده است که عدل یک ساعت برابر عبادت صد سال است. بر مردمان طوس رحمتی که ظلم بسیار کشیده اند. غله به سرما و بی آبی خراب شده تباه گشته. درخت های صد ساله از اصل خشک شده. روستائیان را چیزی نمانده مگر پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه. اگر رضا دهد که از پشت ایشان پوستین باز کنند تا زمستان برهنه و با فرزندان در تنوری روند، رضا ندهد که پوستشان بر کنند. اگر از ایشان چیزی خواهند، همگان بگریزند و در میان کوه ها هلاک شوند. این پوست باز کردن باشد."

در نامه ی دیگری که غزالی به سلطان سنجرى نوشته چنین می خوانیم:

"آمدیم به عرض حاجت. حاجت دو است: عام و خاص. حاجت عام آنست که مردان طوس پراکنده و سوخته ی ستم بسیار شده اند. امسال بی آبی غله تباه کرد. دار و درخت خشک شد. بر ایشان رحمت کن خدای تعالی بر تو رحمت کند. گردن مسلمانان از بار محنت گرسنگی بشکست. چه باشد اگر گردن ستوران تو از طوق زر و سیم نشکند."

این نامه های دلیرانه و انسان دوستانه متفکر و فیلسوف بزرگ ما محیطی را که در شهر و ده سلجوقی حکمروا بود خوب نشان می دهد. از رعایا پوستین و پوست می ستانند تا گردن ستوران امیران از سنگینی طوق های زر و سیم فرو بشکند! در چنین شرایط فقدان امنیت انسانی هم کشاورزی و هم صنعت دائماً دستخوش بحران است و چنان که بعد خواهیم دید همین امر یکی از علل عدم پیشرفت این دو رشته و بدل نشدن آنها به سرمایه مولّد صنعتی سرمایه داری است.

۴) روابط پولی و بازرگانی به ویژه در مقایسه با دوران های نخستین فئودالیسم غربی، در کشور ما بسطی فراوان دارد. کارگاه های بزرگ مانوفاکتور حتی از دوران ساسانیان، کارگاه هایی که گاه تا هزار کارگر داشته اند مشاهده می شود. شهرهای بزرگ و آباد با بازارهای پر رنگ و زیب، مساجد، مدارس، کاروانسراها، کتابخانه ها، حمام های عمومی، کاخ ها و باغ های فراوان بسیار بوده و در آستانه ی حمله ی مغول از وجود شهرهای بسیار پر نفوس خبر می دهند. در فئودالیسم غربی به ویژه در دورانهای نخستین و میانگین، شهرها کوچک، روابط پولی و بازرگانی محدود است. در عین حال روابط بازرگانی خارجی نیز به این وسعت نیست.

۵) نظامات درونی پیشه وران و تقسیم کار داخلی آن به نظر می رسد که با اصناف (گیلد) های اروپائی تفاوت بین دارد. اصناف و پیشه وران دارای سازمان های متحجر اروپائی نیستند و تنوع تولید پیشه وری، لااقل در برخی رشته ها، بیشتر است.

۶) تعداد دهقانان و شبانان فئودالیزه نشده و طوایف و قبایل بیابانگرد فراوان و تصادم چادر نشینان گله دار و کلبه نشینان زمین کار، امری است عادی. اقتصاد طبیعی، روابط پدر سالاری، در روستا و در میان طوایف چادر نشین کاملاً مسلط است. با آن که در فئودالیسم غربی نیز، به ویژه در دوران های اولیه آن، اقتصاد طبیعی تسلط داشته است، ولی آن دیرپائی و سخت جانی را که در ایران نشان داده نشان نمی دهد زیرا در آن جا رشد قوای مولده و سیر به سوی سرمایه داری، اقتصاد کالائی را به اقتصاد مسلط بدل می سازد.

۷) برده داری در دوران پیش از مغول رونق می یابد، ولی دلیلی در دست نیست که بردگی از حدود "غلامان وثاقي"، "غلامان سرائی" و غلامانی که به کار جنگ می پرداختند فراتر برود. مانند دوران ساسانی، داشتن برده ی بسیار علامت تشخیص بود و گردیزی در زین الاخبار آورده است (تاریخ گردیزی، صفحه ۶۰)، سلطان محمود غزنوی از "قنوج" ۵۳ هزار برده آورد. غلامان طرازی و خرلخی و صقلبی و حبشی و نوبی و ارمنی و غیره در بازارهای شهرهای بزرگ خرید و فروش می شد و گاه بهای برخی از غلامان و به ویژه کنیزکانی که هنرهای فراوان آموخته بودند سر به مبالغ فراوان می زد. چنان که امین عباسی کنیزکی به نام "بذل" را که از آن جعفر برمکی بود به مبلغ ۲۰ میلیون درهم تقریباً یک میلیون دینار طلا خرید.

در برخی نواحی ایران به ویژه در بخش جنوب غربی "زنوج" یا زنگیان که به کارهای کشاورزی و استخراج معدن مشغول بودند یا غلام زادگان وابسته به زمین (قن ها) و در قیام معروف زنوج نیز که وصف آن در همین مجموعه آمده است شرکت جسته اند. داشتن برده ی بسیار و "برنشستن" به همراه ده ها و صدها بنده مانند دوران پیش از اسلام از علائم مهم شکوه اشرافیت بود ولی این بردگی یک پدیده ی فرعی در جامعه است و مشخص چهره ی آن نیست و نمی توان از "جامعه برده داری" در این ایام سخن گفت. در فئودالیسم اروپائی، برده های گذشته به "کلن" ها و "سرف" ها بدل شده بودند و دیگر بردگی بدین شکل در ادوار همزمان با ایران دیده نمی شود.

یکی از ویژگی های برده داری در این دوران امکان تحرک (Mobilite) بود و یا بهتر بگوئیم رسیدن برخی بردگان از بردگی به امارت و حتی سلطنت است. بردگان سرائی و وثاقي تُرک نژاد غالباً لّه و لّله باشی

(آتا بیگ از آتا به معنای پدر و بیگ به معنای آقا) بودند و سپس از همین ممر صاحب نفوذ در دربار می شدند، اقطاعات مهم می گرفتند، والی و امیر و سپهسالار و سرانجام سلطان می شدند. سلسله های اتابکان فارس و آذربایجان و یزد و شبانکاره و سنجار و موصل و "ممالیک" مصر همه از همین نوع بردگان به قدرت رسیده اند. در اروپا نه بردگی و نه چنین تحرک یا "فرازجوئی" بردگی هیچ کدام مشاهده نمی شود.

در درون جامعه ی این دوران دو تضاد عمده وجود داشت:

۱) تضاد با اسارتگران خارجی اعم از خلفاء عرب و دیگر سلطانان غیر ایرانی که بر ایران مسلط شده بودند.
۲) تضاد با امیران و وجوه و اعیان و روحانیون بزرگ تابع این دو قدرت که آن ها را بنا به قول "شدالازار" به "اصحاب الدّوات" (اعیان و ارکان دولت) و "اصحاب المحابر" (علماء و فقها و سادات و طلاب) نیز تقسیم می کردند و این تقسیم "اشراف شمشیر" و "اشراف عبا" را در اروپا به یاد می آورد.

تضاد دوم با تضاد اول در می آمیخت زیرا هیئت حاکمه ایران بقاء خود را در ابراز خدمت و بندگی به خلافت می دید و خلافت "سرکش" ها را با انواع توطئه گری سرنگون می کرد یا به سر جای خود می نشاند. با این حال نمی توان این دو تضاد را کاملاً یکسان گرفت زیرا گاه برخی از سلطانان ایرانی (مثلاً در مورد آل بویه) سخت با خلافت در می افتادند.

مبارزه ای که از همان آغاز سیطره ی عرب آغاز شد بعدها هرگز قطع نگردید. خواه با پرچم دین (خوارج، قرامطه، اسمعیلیه، شیعه ی اثنی عشری) و خواه با پرچم فلسفه و عرفان، روشنفکران، پیشه وران و دهقانان با دشمنان اساسی خود نبرد می کنند. البته سرانجام "شیعیگری" و "صوفیگری" که به علل مختلف تاریخی برای توده های مردم ایران قابل درک تر بود به مهم ترین پرچم های نبرد معنوی بدل می گردند ولی خود آن ها حتی پیش از استقرار صفوی به تدریج به ایدئولوژی حاکمه تبدیل می شوند و نقش انقلابی خود را از دست می دهند، در حالی که به ویژه شیعیگری نقش "ملی" خود را در قبال خلافت عثمانیان و سیطره جوئی خانان ازبک حفظ می کند.

در این جامعه که ضمناً از جهت روابط بین المللی خود غنی بود و امکان ارتباط از سوئی با چین و از سوئی با اندلس و رم داشت و دین اسلام و زبان های عربی و پارسی و یک تمدن مختلط همسان با یک سلسله جریانات فکری متداول و رایج، اجزاء وسیع این عرصه ی ملون انسانی و مدنی را به هم پیوند می دادند، "رنسانس شرق" پدید شد و رجالی عبقری و عظیم مانند فارابی، رازی، ابن سینا، بیرونی، نظام الملک، خیام،

غزالی، رودکی، بیقھی، فردوسی، ناصر خسرو، مولوی، نظامی، سعدی، خواجه نصیر و بسیاری دیگر از میان مردم برخاستند که نظایر آنها در تاریخ مدنیت ها نادر است. بی شک این دوران از جهت فیضان معنوی خود از انباشته ترین و سرشار ترین ادوار تاریخ ایران و دوران تابناک ترین تجلی خرد و خیال ایرانی است. درباره ی "محیط بین المللی" همین دوران است که بیرونی در کتاب "تحدید نهاییه الاماکن" (به نقل س. بارانی، رجوع کنید به نظر متفکران اسلامی درباره ی طبیعت، دکتر حسین نصر صفحه ۱۱۳) با نهایت تیزبینی می نویسد:

"و اکنون اسلام در شرق و غرب عالم ظهور کرده و بین اندلس در مغرب و قسمت هائی از چین و هندوستان مرکزی در مشرق و بین حبشه و نوبه در جنوب و سرزمین ترک و صقالبه در شمال گسترده شده و تمام ملل را در یک رشته محبت به نحو بی سابقه ای متحد ساخته است." و نیز درباره ی این "محیط بین المللی" دارای فرهنگ مشترک که تا دیرگاهی پس از حمله ی مغول و تیمور نیز پائید از جمله موافق مطالبی که در التوسل الی الترسل و تاریخ فرشته و رحله این بطوطه آمده، معلوم می شود که مثلاً اشعار سعدی در "بلاد روم" از امثال سائره بوده و یا در ترکستان چین گلستان را تدریس می کرده اند. شعر گوئی به فارسی حتی در بدترین دوران تناقض ایران و عثمانی از امور عادی در نزد خوندکاران آستانه و سلطانان و مهاراجاران هندی بود. در اشاره به همین محیط پهناور فعل و انفعال فرهنگی و معنوی است که حافظ می گوید:

حافظ حدیث سحر فریب خوشتر رسید تا حد چین و شام و به اقصای روم و ری

چنان که گفتیم پس از ضربت مهیب مغول و نهب و غارت و کشتار فجیع آنها تمدنی که در آن نطفه های رشد قوی وجود داشت فروکش کرد. نوزائی یا رنسانس شرق فرا برید و کارش را رنسانس غرب تا اوج امروزی ادامه داد. جامعه با همان چهره ی گذشته منتها با نام های تازه، بسی بی رنگ تر و کم محتوی تر، به کار خود ادامه داد. مقاومت ها محتاطانه تر، پاسیف تر شد ولی هرگز قطع نگردید. با این حال تنزلی در اخلاقیات عمومی روی داد که بهترین وصف آن عبید زاکانی است. این جملات جهانگشای جوینی نیز که نویسنده ی آن خود از رجال بزرگ این دوران است نگارگر وضع روحی است:

"در چنین زمانی که قحط سال مروت و فتوت باشد و روز بازار ضلالت و جهالت. اختیار **ممتحن** و خوار، اشرار **ممکن** و در کار؛ کریم فاضل - تافته ی دام محنت؛ لئیم جاهل - یافته ی کام نعمت؛ هر

آزادی - بی زادی؛ هر رادی - مردودی؛ هر نسیبی، بی نصیبی؛ هر حسیی - نه در حسابی؛ هر داهئی، قرین داهیه ای؛ هر محدثی - رهین حادثه ای؛ هر عاقلی - اسیر عاقله ای؛ هر کاملی - مبتلی به نازله ای؛ هر عزیزی - تابع هر ذلیلی به اضطرار؛ هر با تمیزی در دست هر فرومایه ای گرفتار".

روشن است که در این جا عبارت پردازی تنها از روی تفنن نیست بلکه بیان واقعیت است و تأثیرات هجوم بنیان کن چنگیز و تیمور طی زمان روشتر شده است و نسبت غلو به نویسندگی این جملات خطاست:

۸) به طور کلی اسلوب و شیوه مملکتداری در قیاس با باختر پیوسته در خاورمیانه و ایران با خشونت و شدت عمل و افراط و تفریط های هوسناکانه همراه بود و شکنجه و کشتن و کور کردن و زنده به گور کردن و سوزاندن و بردار کردن و طناب انداختن و با آنکه در سوره ی "الانعام" آمده است: "ولاتزروا زره و زر اخری" سراسر قومی و قبیله ای را به خاطر یک تن سر بریدن و اموال آن ها را تاراج و تالان کردن و امثال آن در سراسر تاریخ ایران بلاانقطاع مرسوم بوده است و در دوران ایلخانان مغول و پس از آن به نظر می رسد باز هم شدت بیش تری می گیرد و به حد جنون آمیزی می رسد. گاه، وقت سخط این پادشاهان و وزیران خودخواه هوسناک به اندک چیزی بدترین کیفرها را روا می داشتند. چه جای شاهان خونخوار که حتی دانشمندترین صدور نیز از صدور این نوع فرمان های دژخیمانه دریغ نداشتند. مثلاً صاحب عباد برای کیفر یکی از عاملان خود با مراعات در عبارت پردازی و سجع سازی نوشت:

"احصد نبات خدیّه، و انقش بالسوط جنبیه، يعتبر الناظرون الیه"

یعنی: "گیاه رویش را درو کن (ریشش را بتراش) و دو پهلویش را با تازیانه پرنگار نما تا نگرندگان از دیدنش عبرت گیرند."

و زمانی که "سر دماغ" بودند، از ثروت بی کرانی که از راه غارت گرد کرده بودند حاتم بخشی های عجیب می کردند. می گویند وقتی بدرالدین جاجرمی شاعر در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که او نیز از صدور برجسته ی تاریخ ماست این رباعی را سرود:

دنیا چو محیط است و کف خواجه نقط پیوسته به گرد نقطه می گردد خط

پرورده ی تو که و مه و دون و وسط دولت ندهد خدای کس را به غلط

و خواجه که از این چاپلوسی سخت شادمان شد در جواب بداهتاً چنین نوشت:

سپید بره ی سفید، چون بیضه ی بط کان را ز سیاهی نبود هیچ نقط
از گله ی خاصّ ما، نه از جای غلط چوپان بدهد به دست دارنده ی خط
رمه ها و گله های صاحب دیوان چه بسیار بوده که میشد سپید بره ی سفید بی نقطه یکجا به دارنده ی
خط داد. ما این دو نمونه کوچک را از دو وزیر عالیمقدار و بسیار فاضل و دانش پرور و دانشمند آوردیم تا خود از
روی آنها قیاس گرفته شود. وقتی کار به شاه عباس می رسید " زنده خوار" هائی در کنار تخت نگاه می داشت
که به یک اشارت محکوم را زنده زنده می خوردند! در این شرایط تملق برده وار و اطاعت بلا شرط، شرط
اساسی زنده بودن و حفظ امنیت بود و البته از آن بهتر این بود که به زورمندان پیشکش های فراوانی داده شود.
می گفتند: " الهدیة ترد بلاء الدنيا و الصدقة ترد بلاء الاخره " یعنی : " پیشکش آسیب این جهان را رد می
کند و صدقه آسیب آن جهان را " .

۹) با این حال در دوران صفوی جامعه ی فئودال آثاری از ترقی قوای مولده و تحول در مناسبات اجتماعی
نشان میدهد و دوران رونق پیش از مغول را کمابیش به یاد می آورد. نطفه ی سرمایه داری بدون شک در این
دوران پدید شد ولی سرمایه بازرگانی نتوانست به سرمایه ی صنعتی یا مولد بدل گردد. برای اینکار می توان
علل زیرین را یاد کرد :

- قوای مولده در سطح کافی رشد نبود، آن تحولاتی که در اروپا قبل و پس از رنسانس روی داد و
منجر به بسط مانوفاکتور شد در ایران رخ نداد. با آنکه "کارخانه های" دوران صفوی را می توان
مانوفاکتور نامید ولی در سطح نازل فنی است.

- استبداد خشن شاهان و خانها و بیگربگی ها و ملاباشیها مصونیت فردی را از بازرگانان سلب می
کرد. حداقل مصونیت فردی برای تراکم سرمایه، حرکت آزاد کالا و بازرگانان ضرور بود. جامعه در زیر
فشار دوگانه ی استبداد و هجوم های بزرگ و کوچک قبایل کوچنده ، کم تر روی آرامش به خود
میدید. وضع در باختر چنین نبود. در آنجا حداقلی از چنین مصونیت وجود داشت. فئودال به عکس
ایران در شهر با نفوذ نبود و شهرها مرکز خوبی برای رشد تدریجی قوای مولده، علم و فن، بازرگانی و
پیشه وری، تراکم سرمایه، تبدیل سرمایه تجاری و پیشه وری به سرمایه صنعتی، بسط مانوفاکتورها،
بسط بازرگانی بین شهرها و بین کشورها بودند.

- سرانجام استعمار به سراغ ما آمد. استعمارطلبان پرتغالی، اسپانیائی، انگلیسی، فرانسوی، روسی یکی پس از دیگری وارد بازار ایران شدند و آن را بویژه در دوران قاجاریه به بهای ورشکست صنایع پیشه وری و خانگی، به بهای ترمز کردن رشد صنعتی ایران، به بهای نیمه مستعمره کردن ایران، کاملاً در تصرف خود درآوردند.

سرمایه داری در ایران و ایدئولوژی تکیه گاه آن - ناسیونالیسم اکنون قریب یک قرن است می کوشد راه خود را باز کند. در این اواخر به نظر می رسد که بیش از همیشه توانسته است به هدف خود برسد ولی سرمایه داری ایران درست زمانی به رهگشائی موفق شده است که تکامل سوسیالیستی جامعه ی بشری در دستور روز است و تاریخ ناقوس زوال فرماسیون های مبتنی بر استثمار و استعمار را نواخته است.